

درنگی بر ژورنالیزم زردِ جنایت سالارِ پسند شکر الله کهگدای

(مدیر مسنول کاروان)

تقدیم به سایت «پیام آزادی»

روف روشنایی (جولای ۲۰۰۴)

عنوان

- ۱- جستار های چند در مورد ژورنالیزم و ژورنالیست.
- ۲- زبان لمپن و نوشته های آقای کهگدای.
- ۳- نخستین عرض زن ستیزی؛ تعرض به حقوق و آزادی زنان است.
- ۴- نژاد ستیزی در قالب «دوستی میان همه مردمان».
- ۵- تاعملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی.
- ۶- تغییر نام افغانستان حرف اول شوینیسم آقای کهگدای.
- ۷- ایجاد برخی کشور ها توسط استعمار و پیشینه ی تاریخی افغانستان.
- ۸- تطهیر و تبریه سه نماد جنایت، غارت و خیانت؛ کدام چیز را بر ملا می کند.
- ۹- ژورنالیزم کهگدای؛ دشمن سکولاریسم .
- ۱۰- ژورنالیزم وابسته، تخریب رژیم ها و افراد .
- ۱۱- جلوه نمایی به خاطر کتمان هویت و وابستگی های بعدی.
- ۱۲- تناقض در گفتار؛ تضاد میان حرف و عمل.
- ۱۳- سخن آخر ؛ امانا تمام .

یاد آوری :

چاپ اول این نوشته در نشریه "افغان رساله" (از شماره ۵۹ مورخه سرطان - سنبله ۱۳۸۳ مطابق جولای - سپتمبر ۲۰۰۴ به بعد زیر عنوان "درنگی بر پاره ای از نوشتار های آقای کهگدای") به اتمام رسیده است ، همچنان نوشته ی فوق در "پیام زن" ارگان نشراتی جمعیت انقلابی زنان افغانستان («راوا») شماره ۶۳ و ۶۴ آغاز شده است .

درنگی بر ژورنالیزم زرد جنایت سالار پسند شکر الله کهگدای (مدیر مسئول «کاروان»)

۱- جستارهای چند در مورد ژورنالیزم و ژورنالیست:

بآنکه، بیانی از ژورنالیزم، چه مردمی، چه مزدور و یا اجنت - همچنان تبیین شخصیت نامه نگار، منجمله پیشینه‌ی شفاف یا مکدر اجتماعی و سیاسی وی - در خطوط کلی این نوشتار باز تاب یافته؛ مگر از اینکه در آستانه سوم ماه می ۲۰۰۴ روز جهانی آزادی مطبوعات قرار داریم، این قلم بهتر دید که به همین مناسبت جستارهایی از منشور آزادی مطبوعات را برگزیده در ذیل تقدیم خوانندگان نماید:

منشور آزادی مطبوعات شامل بندهایی است که توسط روزنامه نگاران ۳۴ کشور در کنفرانس جهانی صدای آزادی در مورد مشکلات سانسور در لندن از تاریخ ۱۶ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۸۷ برگزار و تصویب گردید.

این کنفرانس توسط کمیته جهانی آزادی مطبوعات (WPFC) و با همکاری فدراسیون جهانی ناشران روزنامه‌ها (FIEJ)، موسسات بین‌المللی مطبوعات، جامعه مطبوعات منطقه آمریکا، انجمن گویندگان رادیو و تلویزیون ملی منطقه آمریکای شمالی و فدراسیون بین‌المللی مطبوعات دوره‌ای برگزار گردید.

این منشور از طرف دبیر کل سازمان ملل و مدیر کل یونسکو و سازمانهای روزنامه نگاران از سراسر جهان تأیید و تصویب شد.

«ماده ۱۹ منشور جهانی حقوق بشر (Article ۱۹): هر فرد حق آزادی عقیده و بیان را دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و هراس نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد» و در زیر این آرتیکل چنین آمده:

«آزادی مطبوعات مثل یک گردباد است که ریشه‌های فساد، ساخت و باخت و قوم و خویش پرستی و انتصاب آنها در مسند ادارات دولتی، همچنان رژیمهای استبدادی که برای چند دهه در یک کشور ریشه دوانیده را از ریشه در آورده و به دور خواهد انداخت. رژیمهای استبدادی آزادی مطبوعات را «خطرناک» و «مخرب» میدانند، بنابراین سعی میکنند به طریقی روزنامه نگاران و روزنامه‌های مستقل را با مارک «جاسوسی» و «تبلیغات بیگانگان» و «مزدور» و «انتشار اسرار دولتی» و «توهین به مقدسات» حذف کنند، «آزادی مطبوعات سنگ بنای هر آزادی دیگر است، آزادی مطبوعات کلید دموکراسی است»، «قلم زدن در راه حقیقت و یا گفتن حقیقت بدون زیبا جلوه دادن آن، رنگ کردن و سوء استفاده از آن از اهمیت بالایی برای روزنامه نگاران برخوردار است. بعضی از روزنامه نگاران به دلایل ارتباط سیاسی که با مسئولان بالایی دولت برقرار میکنند ممکن در دام آنها بیفتند و یا به دلایل حرفه‌ویا گذارشات سیاسی خود بروکراتیک عمل کرده و اخلاق روزنامه نگاری را زیر پا گذاشته و به خاطر جاه و مقام طلبی و ثروت اندوزی گزارشات جعلی و ناقص را به مردم ارائه دهند. روزنامه نگار می‌بایستی بادیدانتقادی به مسایل نگاه کند، با دید انتقادی بکاود آنچه را که پنهان است، کشف کند حقیقت را، و گزارشات حقیقت را بگذارد جلو دیدمردم. اعتبار یک روزنامه و روزنامه نگار آن در این است. آنها از این طریق اعتماد خوانندگان روزنامه را جلب میکنند. البته پروسه جلب اعتماد خوانندگان مطبوعات مستقل صعب است. عبوری است از مسیری تا رسیدن به قله رفیع روزنامه نگار با اخلاق، روزنامه نگاران با اخلاق بسیارند و در کشور های استبدادی این روزنامه نگاران اکثرا یا در زندانند و یا جان شانرا بر سر آرمانهای حرفه‌ای خود می‌بازند»، «آسکار کردن و یا گفتن حقیقت ارزش مردن در این راه را دارد»، «روزنامه نگار با اخلاق هر روز منتظر اتفاقی در زندگی اش است»، «در طریق مطبوعات آزاد باید دانش را بر بی خبری و جهالت، و حقیقت را بر تبلیغات ترجیح داد»، «شهروند» شماره ۷۸۲)

از آنجا که مسئله بنیادی سیاست - که خود بیان فشرده اقتصاد بوده - کسب قدرت است، به همین سبب در بطن هر فرهنگ، که بازتابی است از سیاست، ارزشها و باورهایی جای دارند که ناظر بر مناسبات قدرت میباشد (چه قدرت ی در حال فروپاشی، استقرار و یا برپایی).

ژورنالیزم به مثابه ی یکی از رگه های تپنده و پر حرارت در دو مقوله ی فوق (ارزشها و باور ها) جریان داشته، نه تنها نمی تواند ناظر بر مناسبات قدرت نباشد؛ بلکه جانبدار نیز بوده، در مناسبات قدرت - یا به نفع مردم و یا بر ضد آنها - مداخله سازنده و یا ویرانگر، میداشته باشد. با همین محک نمایان خواهیم ساخت، که «کاروان» منحیث یک تریبون نشراتی در این مناسبات قدرت ی در حال بر پایی، و زیر نظارت و حاکمیت امپریالیسم امریکا، تعهد ایفای کدام نقشی را نشانی نموده است.

۲- زبان لمپن و نوشته های آقای «کهگدای»:

«قافله سالار» ژورنالیستها، که در این اواخر، دو واژه ی فریبنده را پیشوند نام اش نموده، در سرمقاله شماره ۱۰۱ حمل ۱۳۸۳ نشریه «بلندآوازه» اش یعنی «کاروان» مطالبی را باهم گره زده، که میبایست به آن توجه کرد.

برای جلوگیری از اطناب بحث، نکته های عطف سرمقاله، نقل شده و در پی آن بر آن نکات درنگی خواهیم کرد، تا اگر ذهنیت پاره ای از خوانندگان را هیاهوی «بنیاد بازی»، «سالار سازی» و «شاهکائی» و بسا تبلیغات میان خالی و فریبنده ی «کاروان» - که بخشهای آن در سرمقاله بازتاب یافته - مکرر ساخته باشد؛ به روشنائی برسند. احتمالاً نقل قولها از مقاله ایشان برای اثبات حقایقی در خور توجه، ممکن خواننده را خسته نماید؛ اما مساله ای است اجباری.

در آغازین سطر سر مقاله «کاروان»، نویسنده (آقای کهگدای) با دید نژاد ستیزانه، نالیده، شکایت می نماید، که یگان رسانه در امریکا «خود عامل دشمنی فزایی و استبدادگرایی و تهمت بستن و دشنام دادن به دگراندیشان (!) شده اند...».

این قلم نمیداند که کدام رسانه «کاروان» را دو و دشنام داده و به آن تهمت بسته، یا نه دو و دشنام و نه هم تهمتی در کار بوده، شاید هم «یگان رسانه» نقدی داشته بر «رهنمودهای کاروان»، که تلخی آن چنین واکنشی را در پی داشته است. به هر حال، هر خواننده ی مودب که نگاهی به سرمقاله «کاروان» و یا سایر نوشتار های آقای «کهگدای» بیاندازد، کلمات و جملات دور از عفت قلم و اخلاق نامه نگاری ایشان، احساس و بینش فرهنگی وی را عمیقاً جریحه دار خواهد نمود. برای اثبات این مدعا به نقل قول هایی از شماره ۱۰۱ حمل ۱۳۸۳ «کاروان» بسنده شده؛ اما از یاهو نامه اش («افغانستان در چنگال خونین کمونیسم») تنها شماره صفحات و سطر های آنرا درج می نمایم، زیرا که نه عفت قلم و نه پاکیزگی کاغذ اجازه نقل آنهمه الفاظ ناشایست و دشنام های رکیک و مستهجن را که در مورد زن ها در آن کتاب چاپ شده؛ نمی دهد.

«... از حمله شیطان صفتانه بر دیگران...»؛ «کاروان به پیش میرود توله ها صدا میکشند...»؛ «... نه اینکه از پاچه دیگران بگیرند»؛ «نه اینکه چنان تنزل شخصیت و سویه از خود نشان بدهند که از پاچه دیگران بگیرند»؛ «آن عده مطبوعات نفاق افکن افغانی ... از روی دناست و ...» و در کتاب اش مراجعه شود به صفحه ۱۶ زیر عنوان «روزکارگر» سطر ۱۳؛ صفحه ۱۰۳ زیر عنوان دوم، چهار سطر اخیر؛ صفحه ۱۳۴ زیر عنوان سوم سطر های ۵، ۶ و ۷؛ صفحه ۴۳ سطر ۱۷؛ صفحه ۴۹ زیر عنوان سوم سطر های ۵، ۶ و ۷.

زبان از ذهنیت و نگرش فرد به جهان تغذیه میکند و با نگرش فردی و اجتماعی انسان پیوندی انکار ناپذیر دارد، همچنان زبان ساختمان و ظرف اساسی عقاید سیاسی، فلسفی و... فرد میباشد که آنرا به طور آگاهانه به کار می بندد. خواسته ها، احساسها، عواطف و مکنونات درونی خود را به همنوع اش انتقال میدهد. فروید معتقد است: «اشتباهات زبانی (Slips Of Tongue) نشانی از وجود یک ضمیر ناخود آگاه دارد. به بیان دیگر هر اشتباه زبانی و لفظی برملا کننده نیات درونی و واقعی افراد است»؛ اما «اشتباهات زبانی» در مورد آقای «کهگدای» در این بحث مطرح نیست، چه وی خود آگاه و در بسا موارد از روی کین توزی (عامدانه)، نکبت و کثافت را باز سازی کرده آنرا زبان توده و انمود میسازد. روشنفکری - که ژورنالیست جایگاه رفیع اشرا در این مقوله دارد - که زبان لمپنی را به کار برد به خیال خودش در انکشاف زبان توده نقش میبازد. در حالی که اینطور نبوده، وی در برابر پویایی زبان می ایستد، در عین حال که یگان واژه ادبی، هنری، سیاسی و... تازه شکل گرفته را به خاطر خود نمایی ورد زبان و یا زبان قلم اش میسازد. از ایستایی زبان در برابر پویایی آن - بنابر عادتی که از مکالمه ی مبتذل در زندگی گذشته اش ناشی شده - لذت میبرد، یا به بیان دیگر عادت دیرینه اش را بیشتر دوست دارد، تا پویایی زبان.

نویسنده سر مقاله توانمندی ندارد که از کاربرد الفاظ رکیک، اهانت بار و ناشایست (مثل «توله...»، «که از پاچه دیگران بگیرد»، «کاروان به پیش میرود توله ها صدا میکشند» و الفاظ نهایت تحقیر آمیز در مورد جنسیت

زن ؛ مثل «خام پاره...»، «پوقانه ک...» و... که در به اصطلاح اثر «گوهر» بارش «افغانسان در چنگال خونین کمونیسم» نوشته است) در نگاهشته هایش جلو گیری نماید و از گنداب عادت به مکالمه مبتذل ، که به آن علاقمند بوده، آنرا یکی از ممیزات فرهنگی اش پنداشته و به آن صبغه مردمی میدهد ؛ بیرون شود.

۳- نخستین عرض زن ستیزی، تعرض به حقوق و آزادی آنان است :

فرد پر ادعایی که میگوید: «برای کاروان جای مباحثات است که دیگران هم از درسهای کاروان بحیث سر مشق آموخته میروند»، نه تنها از اهانت و تحقیر انسان ؛ بلکه از توهین و فروتر شمردن زن (به طور اخص)، ارضای ذهنیت نرینه مدار میکند. تنها آقای کهگدای نیست که به زن به دیده حقارت می نگرد ؛ بلکه هر زن ستیز با استفاده مستمر از عادت های زبانی، زن را با گفتن واژگان شکل گرفته از مکالمه لمپانه و... ؛ تحقیر میکند . یک ژورنالیست، یک منتقد و یا هر نویسنده ای که باشد ، با در نظر داشت ارزشهای اخلاق نویسندگی، هیچگاهی نه از زبان خود و نه از زبان قلم اش چنین کلمات رکیک و مستهجن در مورد زن جاری نمیشود . این حق مسلم و بی چون و چرای هر هموطن مصیبت دیده، اسارت کشیده و قربانی داده و در خون و آتش فرو شده ای ما است، که مسبب و مسوولین بربادی و تباهی وطن عزیزشان - چه خاینان بلند پایه حزب «دموکراتیک خلق» ، چه سرباندهای جاهل و وحشی اخوان - را شدیداً مورد انتقاد قرار داده ، خواهان محکمه و مجازات آنان توسط یک دولت واقعا ملی و غیر وابسته گردند(منتقدان مخفی، نیمه علنی ویا علنی وابسته به شبکه های عیدیه ی استخبارات و اطلاعات روسیه و سایر کشور ها - که به خاطر اغفال مردم دین باوری و اسلام نمایی میکنند - بایست تفکیک گردند) ؛ اما چاپ و نشر الفاظ ناروا و بازاری، آنهاهم رسوبات گندیده ی آن را در مورد اینان ، هیچ فرهنگ متعالی به روی صفحات رسانه های نوشتاری و تریبون های گفتاری اجازه نمیدهد ؛ مگر فرهنگ مبتذل کهگدای که از دربار مایه گرفته است .

آقای کهگدای که در وزیر سازی و تاج بخشی جوره ندارد ، تنها به هتاک و فحاشی زنان مخالفش اکتفا نکرده ، «خانم های نواسه دار» محل اقامت اش یعنی «کلفرنیا» را نیز آماج توبیخ تورن اسماعیل گونه قرار داده، حقوق و آزادی آنانرا - که در دوده ی گذشته جنایتکاران هفت ثور و «مرحله تکاملی» آن ، همچنان صبغت الله ، ربانی، مسعود، سیاف، حکمتیار، مزاری، خلیلی، ملا محمد عمر، اسماعیل خان، فهیم و دوستم با جهالت و وحشیگری بی مانند، لگد کوب کرده اند - مورد حمله تمسخر آمیز قرار میدهد.

آقای کهگدای در همان شماره «کاروان» زیر عنوان «ای قوم به حج رفته» به ادامه ی «آزادی زنان و دختران در مکه معظمه» و اینکه چنین آزادی «در هیچ نقطه دنیا ماندنی ندارد» (!) به ستایش عجیبی پرداخته می نویسد : «آزادی زنان این نیست که حتی زنان فرزند دار و نواسه دار خصوصا در شبهای عروسی پشت و قول وران چمלק شانرا لچ نمایند و در میدان برآیند و برقصند و چشمان گناهکار مردان خود شان و دیگران با هوس نظاره گر فرهنگی های شان باشد».

آقای کهگدای که از سالها بدین سو ، از تعرض به حقوق و آزادی زنان لذت سکرآور میبرند ، فکر میکند که با شگرد گنجانیدن فرامین و تدابیر سرکوبگرانه در مورد زنان (در متن «حج نامه» اش)، میتواند ذهنیت پس نگرنده ی دینی پاره ای از خوانندگان نشریه اشرا بر ضد زنان برانگیزاند و با جلوه های بنیادگرایی سرباندهای اخوان ، من جمله اسماعیل خان را متوجه کار و بار اعطای القاب... - که بعدا به آن خواهیم پرداخت - نماید.

یک ژورنالیست(آن هم «استاد» درپوهنتون) برای خانمها در محفل سرور و شادی شان یعنی محفل عروسی - که خاطره بر انگیز ترین ، دل انگیز ترین و گرامی ترین محفل مردم ما میباشد ، که در درازنای تاریخ کهن کشور ما ، مردان و زنان در این شب خجسته با شور و شغف لباسهای دلخواه شانرا می پوشند و به رقص و پایکوبی و اتن ملی می پردازند - خط و نشان بنیاد گرایانه میکشد ، به طرز لباس پوشیدن خانمها موافق نبوده به اعتراض بر می خیزد و رقص را برای خانمهای مسن و جوان جواز نمی دهد(«... حتی زنان مسن و ... هم در میدان میبرایند و می رقصند و...») ، واژه (جر) یا (حتی) در جمله این را افاده میکند که «رقص برای خانمهای جوان هم خوب نیست ، این مغایر دین اسلام است» . چنین اعتراض جانبدارانه بوده سرخم کردن آگاهانه در برابر دستایر بنیاد گرایان دار ودسته ائتلاف شمال و...، میباشد.

با آقای کهگدای یک جا سفر میکنیم به گذشته ی «نامه نگاری» اش، تا بنگریم که زن ستیزی اش ریشه در آن ایام دارد . جناب شان از خاطره اش در دورانی که در «نقش» نامه نگار «کاروان»، به صورت عمده با بروکراتهای

طراز اول، وکیل های شورا، سناتور های باصلاحیت به خصوص جنبش محصلین در تماس مستقیم بوده ؛ در پی‌اوه نامه اش می نویسد:

« یکی از مردان تیپیک که دوست آقای واله بود ، خان صاحب بایان نام داشت . آقای واله ، خان صاحب بایان را سر گپ می آورد ما از گپ ها و حرفهای وی می خندیدیم و لذت می بردیم. (تکیه از روشنایی) یکبار هم آقای واله، خان صاحب بایان را باخود در یک کنفرانس تساوی حقوق زن و مرد در موسسه نسوان برده بود. همینکه خان بایان برگشت بسیار عصبانی بود و میگفت: «عجب دنیای شده هیچ وقت حق زن و مرد برابر نمی شود؛ اگر در روز هر چندبگویند زن و مرد در شب ... » (خاطره نویس، گفتار مستهجن وزن ستیز و شرم آور خان صاحب را عینا در صفحه ۴۹ تحت عنوان «خان صاحب بایان و تساوی حقوق زن و مرد» به چاپ رسانیده که این قلم به خاطر حرمت به قلم، از باز نویسی بقیه ی آن منصرف گردید).

هرگاه به جای آقای کهگدای یک نامه نگار با تمکین و با آرمان در آن نشست (ولو خصوصی) حضور میداشت، از اهانت و تحقیر جنسیت زن توسط « وکیل صاحب شورا» ، نه تنها نمی خندید و لذت جنسی نمی برد ؛ بلکه زن ستیزی اهانتبار نامبرده را با صلابت و با استفاده از هنجار های پسندیده ی فرهنگ حرمت گذاشتن به زن، انتقاد میکرد و از منظر سوسیالوژی پیشینه ی عدم تساوی حقوق زن و مرد را برایش توضیح مینمود . آقای کهگدای چنین نکرد ؛ چونکه گوشه ای از دیدگاه اجتماعی ایشان را تفکر زن ستیزی می ساخت. و دیگر اینکه خان صاحب بایان - که اصلا بایانی تخلص میکرد - قبل از آنکه به سمت وکیل شورا از منطقه اش (بایان) انتخاب گردد، مامور احصائیه وزارت داخله (شعبه توزیع تذکره نفوس) و چند ماهی هم مامور در وزارت تجارت بود. موصوف از لحاظ موضع طبقاتی از زمره ی زمینداران و ثروتمندان منطقه شمالی به شمار میرفت، که برخی از روشنفکران درظاهر غیر وابسته را در کمند عیش و نوش و مهمانی های پر مصرف اش بسته بود . معلوم نیست تذکار این خاطره، چه چیزو کدام پیامی را به خواننده می رساند و خاطره نویس چرا از نوشتن نام و نشان و شغل رسمی و وکیل بودن آقای بایانی در « شورای ملی » ظفره رفته است؟.

۴- نژاد ستیزی در قالب « دوستی میان همه مردمان » :

به بخشی از جمله ی سرمقاله «کاروان» در صفحات قبل پرداختیم. اینک به ادامه ی آن توجه کنیم : «... فکر میکنند که یکی از دژخیمان دوران استبداد امیر عبدالرحمن خان... و یا مجریان استبداد و اختناق در شیرازه های خود کامه و ضد مردمی بیگانه گرای بعدی یعنی کمونیستان و طالبان هستند تا نگذارند کسی چیزی بگوید».

این چه نوع «حق» ی است که آقای «کهگدای» آنرا به چنگ آورده ، و به اتکای آن انتقاد «یگان رسانه» بالای «کاروان» اش را با جملات آکنده از نفرت نژادی پاسخ میدهد. ایشان از میان ردیفی عناصر بومی وابسته به بیگانه و منصوب به ملیت، اقوام، عشایر و تبار های مختلفه ی کشور - که مسبب انهدام فرهنگ مادی و معنوی ما، به خصوص در دو دهه ی اخیر میباشند و شرایط را برای تهاجم و تجاوز دو ابر قدرت شوروری و امریکا به کشور مساعد نمودند - فقط و فقط ملیت پشتون را انتخاب نموده، زیر نام و نشان « کمونستان»، «رژیم غولان خلقی و سپاه دلان طالبی» آماج حملات نژاد ستیزانه و نفرت گسترانه قرار میدهد .

آقای کهگدای، که گاه گاهی کلماتی ، چون «وحدت ملی»، «برابری زبان ها» و «دوستی و تفاهم میان همه مردمان» را چاشنی نوشتار هایش میسازد، نه از روی سطح نگری ، حاکمیت وسلطه حاکمان مستبد، وابسته و یا دست نشانده ی پشتون تبار را - که بالای ملیت خودی و هم بالای سایر اقوام ، عشایر و تبار های کشور اعمال قدرت نموده و ستم روا داشته اند - حاکمیت و سلطه (مجموع) ملیت پشتون بر دیگر باشندگان ی این سرزمین ی در خون تبیده وانمود میسازد ؛ بلکه به طور عمد به تبلیغات نفرت گسترانه پرداخته و فرهنگ نژاد ستیزی را به پاره ای از خوانندگان ناآگاه ی نشریه اش القا میکند، تا به هر شکلی که شده در برابر این ملیت (پشون ها) به واکنش های ضد وحدت ملی دست یازند.

نویسنده به اعتراض ناروایش وضاحت داده می فرماید:

« بدبختی ها و سیاه روزی ها و بدشگونی های بی شماری که در این یک قرن و ربع نصیب مردمان ما شده در

هیچ دورانی چنین نبوده »

آقای کهگدای نقطه آغاز استبداد را به روی پیشانی امیر عبدالرحمن خان جلاذ گذاشته و نقطه ی انجام آنرا در کف دست ملا محمد عمر جاهل ، دو نقطه ی آغاز و انجام را با هم وصل نموده، میانه ی آنرا ۱۲۵ سال بدبختی ، سیاه روزی و بد شگونی بی شماری که در تمامی ادوار تاریخ کشور چنین نبوده ؛ خوانده است . وی با این سفسطه گناه بدبختی ها و سیاه روزی های بیشمار یک قرن و ربع گذشته را به مجموع ملیت پشتون نسبت میدهد

. واز همین منشای خود ساخته به برآیندی دل‌باخته اش میرسد ، که شدت و میزان بدبختی و سیاه روزی این دوره را با هیچ دوره ی دیگر قابل مقایسه نمیداند.

ما بدبختی ها و سیاه روزی وحشتناکتر از هر وحشتی را در مسیر زمان دیده و آنرا در کتیبه ی تاریخ پرافتخار خویش حک کرده ایم. با در نظر داشت جنایت ها و خیانت هایی که از امیر عبدالرحمن خان جلاد تا ملا محمد عمر قصاب انجام یافته، محدود ساختن تمام ادوار سیاه تاریخ به آن دو ، به صورت مستقیم تبرئه دیگران را نیز با خود دارد. آقای کهگدای، در دوران مد نظر جناب عالی، بنابر درک تاریخ شناسانه ، سلطنت متمرکز فئودالی، متضمن همکاری طبقات حاکمه تمام ملیت ها و اقوام ، به قلع و قمع خلق ما اشتغال داشته است ؛ اگر باور ندارید لطفاً به شجره خانواده گی خود مراجعه ، و ببینید ، فرمان قتل چه تعداد انسانی را بزرگ فامیل تان (نور محمد خان کهگدای سر منشی حضور) مسوده ، و از توشیح شاهانه ! گذرانیده اند ؟ ، مگر فراموش کرده اید فامیل شما سالها به خاطر خدمت به شاه ، از زبان بزرگ خانواده نقل میکردند که گویا مسوده های اعدام را شاه در همان گام نخست و حتی دفعات بعدی هم امضا نمی کرد. آنچه بزرگ خانواده تان به عنوان نماینده (!) اقلیت - آمده از آنطرف دریای آمو - لازم میدانست ، شاه پشتون تبار از تایید خونبار آن ابا می ورزید . از کدام می بایست با یک جهان اندوه یاد کرد ، از هجوم ارتش اسکندر (الکساندر) - که در صفوف آن اقوام و طوایف سر زمین های اشغال شده ی اروپایی و آسیایی قرار داشتند و بعد ها در این سر زمین جاگزین گردیدند ؛ از حمله لشکر گرسنه ، غارتگر و سفاک عرب و سرداران زنباره ، عیاش ، بسیار بی رحم و محیل آن - که قیر هایشان «زبارتگاه» شده [همانند "شاه دوشمشیره"] - ؛ از یورش وحشیان گرسنه و تمدن بر انداز چنگیزی و ... ؛ از تهاجم اردوی چندین ملیتی امپراتوری انگلیس ؛ از تجاوز ارتش رهن سوسیال امپریالیسم شوروی و یا از تجاوز بی شرمانه امپریالیسم امریکا زیر پوشش سرکوب مولودات عجیب الخلقه ی سازمان « سیا » اش یعنی القاعده و طالبان ، کدام را با کدامین محک بایست سنجید ؟ دریغا ! که تاکنون هیچ پژوهشگر و محقق غیر وابسته ، در این زمینه مقایسه اش را به دست نثر نه سپرده است . یک اصل علمی و عقلانی ؛ اما صد ها بار در زمینه ماهیت تجاوز گفته ، شنیده و نوشته شده که : مبنای هر تجاوز ، غارت ، چپاول و تاراج تمامی دارایی های مادی و معنوی ، آشکار و پنهان ، و به بردگی کشیدن مردم ما در کل توسط متجاوزین بوده ، نه چیزی غیر از آن. پرداختن به کنه این مقایسه ی عامیانه و خود غرضانه سر مقاله «کاروان» در حوزه نگرش این نوشتار نمی گنجد . بحث آنرا می گذاریم به مجال دیگر . و به این اساس علمی تکیه و تاکید میکنیم که به صورت عمده ریشه هر بدبختی و سیاه روزی از چگونگی ساختار اقتصادی - اجتماعی یک جامعه (مزید بر عوامل خارجی، چه مداخله غیر مستقیم، چه تجاوز که این ساختار را تکان نداده و یا آنرا واژگون و متلاشی میکند و ساختار اقتصادی - اجتماعی - استعماری را جایش می نشاند) آب می خورد ؛ نه از استبداد و خود کامگی عناصر حاکمه ی منسوب به یک ملیت و یا قوم مشخص به طور کل .

اگر حکومت ها مردمی باشند یا استبداد گرا ؛ اگر دموکراتیک باشند یا دیکتاتور ؛ اگر سکولار باشند یا تیوکرات ؛ اگر در برابر تجاوز و یورش دارای خط دفاعی استوار باشند و یا شکسته ، این مسایل به هیچوجه مانع تجاوز کشور های نیرومند و توسعه طلب - و دارای دیدگاه های مختلف ایدئولوژیک - شده نمی تواند(بر خلاف، ساختار تقسیم قدرت در درون یک جامعه میتواند نقشی ارزنده ای در مبارزه علیه متجاوزین و حصول آزادی آن جامعه داشته باشد). در چنین شرایط و اوضاع فاجعه آمیز ، هیچ منطق و برهانی اجازه نمی دهد که در وجود زمامداران مستبد و خود کامه ی سرنگون شده و دست نشانده ؛ ملیت ، قومیت و ... آنها با ساطور نکوهش و نفرت نژادی شقه شقه شوند . می بایست به این حقیقت نیز اشاره نمود که از همان نقطه عطف آقای کهگدای یعنی استبداد امیر عبدالرحمن خان جلاد و وابسته تا قبل از دهه اخیر از افراد منسوب به سایر اقوام ، تبار ها و عشایر کشور ، حتی فرزندان کسانی که در میان فرار یان و مهاجرین از آنسوی دریای آمو فرستاده شدند- من جمله سرمنشی حضور شاهانه نور محمد خان کهگدای ، محمد خان جلالر و ... - در ارگانهای دولت: اردو « ضبط احوالات » همینطور « ضبط احوالات ارگ شاهی » ، وزارت امور خارجه ، قوای امنیتی و سایر نهاد های مهم آن حضور و نقش فعال داشتند .

از تره کی ، امین ، گلاب زوی ، پنجشیری ، ببرک کارمل ، مزدک ، کشتمند ، نجیب الله، دوستم و سایر همپالگی هایشان - که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و در پی آن تجاوز ارتش شوروی به کشور، آنان را به قدرت رسانید - تا صبغت الله مجددی ، ربانی ، «قهرمان مسعود» ، مزاری ، خلیلی ، محقق ، حکمتیار ، سیاف ، فهیم ، عبدالله ، قانونی ، اسماعیل خان و ملا محمد عمر، که ۸ ثور هزار بار ننگینتر از ۷ ثور آنها را سرمست امارت و صدارت ساخت ؛ همگی شان وابسته به اجانب بوده در ویرانی و کشتار های دسته جمعی و صدها نوع شکنجه و هزاران جرم و جنایت عجیب و تجاوز به ناموس مردم بی دفاع و وطن فروشی به نحوی از انحا دست

داشتند. اینها همگی به ملیت پشتون تعلق اتنیکی نداشته؛ بلکه هر کدام به ملیت، قوم و ... های مختلفه ی کشور تعلق نژادی، زبانی، منطقه ای و مذهبی داشته، هیچ یک از این افراد [البته آن هایی که تا کنون به حیات ننگین و رسوای شان - چه در دولت دست نشانده و یا در پارلمان ساخته شده ی استعمار و چه در تشکلهای سیاسی خارج از آن - ادامه میدهند] نه میتوانند از ملیت، قوم و عشیره ی منسوبه ی خویش به نمایندگی بر خیزند. این ها همگی شان مسوول کار و کردار ضد منافع ملی خویش میباشند، نه ملیت، قوم، طایفه و عشیره ی ستم کشیده، اسارت دیده و قربانی داده ی آنها.

وابستگی و خود فروشی عناصر منسوب به ملیت، قوم، طایفه و عشیره ی کشور، وابستگی و خود فروشی مجموع آن ملیت، قوم، طایفه و عشیره نیست. یکی گرفتن دوسوی متضاد (حاکم و محکوم) و یا به بیان رساتر نماینده های آموزش دیده ی روسی، امریکایی، پاکستانی، عربی و ایرانی را که حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و در بند افغانستان اند، با مردم یکی گرفتن، کار ژورنالیسم خریده شده و یا اجنت میباشد، نه ژورنالیسم آزاد، مردم گرا و رسالتمند. به ژورنالیسم وابسته باید حالی کرد که، حتی عناصر ملی و دموکرات که در شرایط عاری از هر گونه قید و بند ارتجاع و امپریالیسم توسط مردم خویش انتخاب شده؛ اما بعد از کسب قدرت حاکمه - چه در اوضاع آرام، چه در حالات بحرانی و تجاوز - از انتخاب کنندگان شان بریده و در خدمت منافع بیگانگان قرار گرفته اند، را نمیتوان به ملیت، قوم، عشیره و طایفه آنها گره زد و خاستگاه ملیتی، قومی، عشیره ای و ... این مزد بگیران را مورد نفرت نژادی و مواخذه ی ملاگونه قرار داد.

«کاروان» در سرمقاله منتشر شده اش تلاش می ورزد ارزیابی و برداشت اش از ستم ملی و حق تساوی باشندگان این سر زمین بلا زده را پایه علمی و تاریخی داده آنرا مجزا و منزله از خود غرضی، نفرت نژادی و فرمانبرداری (از کدام کشور) وانمود سازد. درحالی که اینطور نبوده، هم خود غرضانه و نفرت گسترانه است و هم فرمانبردارانه، که تداوم ی رویارویی، افتراق و از همپاشی مردم اسیر شده ی ما را در قالب آذین شده ی «روحیه محبت و عطوفت و دوستی و تفاهم میان همه مردمان» توصیه مینماید. همان «دوستی و تفاهم» ی را که امپریالیسم امریکا و دست نشانده اش کرزی و شرکا، امپریالیسم روسیه و اجنت هایش عبدالله، فهیم قانونی و ...، اجبران ایران، پاکستان و عرب سعودی همواره تکرار میکنند.

سرمقاله نویس «کاروان» در نقش جارچی «تساوی حقوق بین اقوام و همبستگی میان آنان»، هياهو راه انداخته، درحالی که آنچه جار زده میشود طرحهای تفرقه و انشقاق میان مردم کشور بوده، که چون ساطوری بر پیکر خونین وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کوبیده میشود؛ اگر به بخش از سر مقاله دوسال قبل از امروز جناب کهگدای در زیر توجه نماییم به وضاحت خواهیم دید که ایشان با دو رویی یک منبر نشین فرستاده شده از خارج، در عین زمان که ریا کارانه «وابستگی های قومی و قبیله ای و زبانی و امتیازات و ...» را محکوم مینماید - در چند سطر بعد تر مقاله ی عوام فریبانه اش - امتیاز خاصی برای یکی از اقوام این خطه ی ویران کرده شده، قایل شده آنها را سر آمد سایر ملیت ها و اقوام می شمرد. و به درستی میداند که زهر شدیده ی این نظر خاینانه اش در رگه های وحدت و همبستگی ملی چه اثری خواهد داشت.

«... اگر به پاس جانثاری های مردم آزاده پنجشیر که دو قوای متجاوز یعنی روسیه و پاکستان را با زانو در آوردند و هیچگاهی تسلیم نشدند، از جلب عسکری (خدمت سربازی) و مالیه و محصول دولتی برای ۲۰ سال معاف شوند، کاری است فراخور پاداش و پایمردی شان...» (ادامه سرمقاله، صفحه ۵ شماره ۹۰ «کاروان» اول جون ۲۰۰۲)،

ژورنالیسم کهگدای - که خود تحریف گر واقعیت ها است - همینکه می نویسد «مردم آزاده پنجشیر» مراد ناپاکش شورای نظاری های روس پرست میباشد.

نویسنده با تر دستی شعبده بازان پاکستانی چنبر بویناک این افراد خود فروخته، اجنت، غارتگر، جنایتکار، نژاد پرست و میهن فروش را آنقدر پهنا میدهد، تاخواننده ی نشریه اش دچار آشفته فکری شده سر انجام بپذیرد که مجموع این قوم قلیل العده؛ اما دلیر و وطن پرست، از زمره ی این باند پلید (شورای نظار) میباشد. در حالی که مردم هوشمند و واقعیت نگر افغانستان حساب قوم شریف پنجشیر را از قهرمان خون و خیانت به وطن یعنی «مسعود بزرگ» و باند آدمکش اش کاملاً جدا میدانند.

این ها خابین به مردم و کشور ند، که در دراز مدت در خدمت پلان تجاوز و استقرار دایمی ارتش گرسنه ی امپریالیسم (سوسیال امپریالیسم) شوروی در افغانستان قرار داشتند و به دستور آنکشور زنجیر های خون آلود تانکهای ارتش اشغالگر امپریالیسم امریکا را - که از روی پیکر دردمند مردم بیگناه و بی دفاع ما فاتحانه می گذشتند - می لیسیدند (و کماکان با گرفتن دالر از CIA به تطهیر آن ادامه میدهند)؛ بر عکس مردم با غیرت پنجشیر آنها را ننگ قوم دانسته، همانند سایر باند های اخوانی، خواهان محکمه و مجازات شان می باشند.

۵- تا ملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی :

از مدتی بدینسو شما ری اندک از ساکنین افغانستان هویت شانرا بیشتر در مناسبات قومی و خویشاوندی ؛ مذهبی و منطقه ای می جویند تا در ناسیونالیسم افغانی به طور کل - که در گذشته هویت اش را از مبارزه ضد امپریالیستی یعنی جنگ بر علیه استعمار انگلیس کسب کرده بود و از همین منشا میهن پرستی را خصیصه ی ذاتی خویش میدانست ، چونکه بدون کمک خارجی و متکی به مردم بود - این سمتگیری از ناسیونالیسم افغانی (به مفهوم مجموع یک ملت) به ناسیونالیسم قومی را در کشور اساسا امپریالیسم روسیه با کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ به بحث تحریک کننده کشاند. و بعد از تجاوز به افغانستان از طریق اجیران خلقی ، پرچمی ، خادی و سزایی و سایر شبکه های استخباراتی اش ، به ویژه عناصر نفوذی آن در داره ها و باند های اخوانی (جهادی) به سمت گیری این پروسه شکل سیستماتیک و سازمان یافته ای داد ؛ به مثل به چکیده ای از باز تاب این «گرایش به هویت قومی» که در یکی از جراید چاپ شده ، توجه کنیم : «نفوذ احزاب سیاسی نظامی در میان توده ها، استبداد گذشته، فرهنگ نظامی گری و آشنایی مردم با فنون جنگی ، بستر ساز هویت اندیشی قومی در افغانستان گردید...» .

امپریالیسم جنایتکار امریکا هم که تأمین مطمئن تر منافع اش را با رشد این پدیده شوم و نامیمون مرتبط میدانست بستر تازه تری برای این پروسه مذموم فراهم کرد و از همین بستر به مداخله ویرانگر و خونبارش در افغانستان (در تمامی ابعاد جنگ مقاومت) آغازید. و بعد از آگاهی به اینکه منافع درازمدتش را باند های جهادی (اخوانی) - ساخته و پرداخته ی دستگاه های استخباراتی و اطلاعاتی اش - بر آورده نمی توانند ، با تمویل و تسلیح خابینان منسوب به ملیت پشتون در همکاری باخابینان سایر ملیت ها بر مجموع ساکنین این سر زمین بلازده مسلط گردانید. همچنان بعد از تجاوزش به افغانستان باز هم بنا بر همین دلیل یعنی عدم کارایی اجیران دومی (طالبان) ، عمدتا افراد منسوب به یک قوم مشخص دیگر یعنی شورای نظاری ها - که استخبارات وزارت دفاع روسیه (G.R.U.) قبلا نقش مجاهد ضد دولت کارمل - نجیب را به سرپاند شان («مسعود قهرمان») سپرده بود - را در پیوند تنگاتنگ با خابینان به ملیت بزرگ پشتون تمویل و تسلیح کرده غرض سرکوب سایر اقوام ، به خصوص پشتون ها ی این دیاری غرقه به خون در خدمت گرفت .

یکی از فاکتور های مادی رشد ناسیونالیسم قومی در شرایط تجاوز و جنگ مقاومت و بعد از آن ، پیشینه ی تاریخی سیاست های تبعیض گرایانه و شوینیستی حاکمان منسوب به ملیت پشتون - که مثال بر جسته ی آن امیر عبدالرحمن خان جلاد و نادر خان غدار می باشد - در واقع امر طبقه حاکمه ی پشتون ، نه کل ملیت نجیب ، وطن پرست و بسیار دلیر پشتون ، که آنهم متاثر از سیاست استعماری انگلیس در منطقه و افغانستان بود ؛ می باشد . مساله ستم ملی و برخورد نابرابر با سایر ملیت ها بر مبنای تعلقات نژادی، زبانی، مذهبی و منطقه ای در بدایت امر مستمسکی شد برای ناسیونالیستهای قومی منحط و کمر بسته برای خدمت به ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا . ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا (هم) از همین خمیرترشیده و متعفن ، پیشوایان مذهبی و « رهبران سیاسی» نظامی شان را ساختند . (چنانچه بعد ها در دولت های کارتو نیک تعبیه ی این جنایتکاران وطن فروش را شاهد بودیم) .

رهبران ساخته شده هر یک خویشان را مظهر وحدت قوم منسوبه ای خویش خوانده بر آتش - زیر خاکستر- نژاد پرستی و نژاد ستیزی باروت تفرقه و انشقاق می ریختند (که این عمل خابینانه ی شان کماکان ادامه دارد) در گیر و دار به اصطلاح « کسب هویت باز یافته ی اقوام»، به علاوه روشنفکران اجنت ، که مطابق دستاورد داده شده از خارج کشور، به آرایش باند های مورد نظر اشتغال داشته و دارند ، روشنفکران جیون و منفعت جو (که از نظر سیاسی و فکری توانایی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی یعنی فقر و عقب مانده گی ، پدر سالاری و زن ستیزی ، تیوکراسی و استبداد را ندارند و آن گاهی که کشور بیگانه به خاک شان حمله نماید به حب بقا و منفعت

پرستی و به بهانه های مثل برقرار ی «صلح و ثبات»، «حفظ تمامیت ارضی»، «بازسازی» و «احیای مجدد»، با استدلال، بحث و فحص ی به اصطلاح تیوریک، تجاوز را «پایه منطقی» داده خود ها را به تجاوزگر عرضه میدارند، نیز به این باند های وطن فروش و جنایت پیشه پیوستند. و خط تفرقه افگانه ی شان - من جمله افسانه واهی «نژاد اصیل آریایی»، «تغییر نام افغانستان» و... - را با زبان شعبده بازان تبلیغ نموده، سیاست انقیاد و گردن نهادن در برابر متجاوز را رنگ و روغن تازه ای بخشیده به اشاعه آن می پردازند. ویا به گفت ی شاعر بزرگ **احمد شاملو**:

« آرمان روشنفکر لزوما آرمان انسانی است. خطی است که روشنفکران مردمی را در این سو قرار میدهند روشنفکر خود فروخته یا کرایه ای را در آن سو. اینشتن و کیسنجر را مثل بز نیم. دو روشنفکر اصیل یهودی، گیرم در دو سوی خط. یکی عاشق وار نگران انسان و یکی روسپی وار در بستر ابلیس، یکی نگران آینده ی زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بی رحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران...» (آدینه شماره ۷۲ - مرداد ۱۳۳۷).

به یکی دو جمله ی **لطیف پدram** - این عنصر چند بعدی، از لحاظ روابط اطلاعاتی و استخباراتی اش با کشور های مختلف که به دستور KGB عضویت در «واواک» جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در خدمت سیاست های مداخله گرانه ی آنکشور در افغانستان قرار گرفته - در زیر توجه کنیم:

«... افغانستان یک نام جعلی است ... نام آریانا و خراسان بر ای افغانستان مطرح است»؛ «... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آنرا پذیرفته بودند ...» (افغانرساله)

هر دو طیف بالا شونیسیم باند های حاکمه ی ارتجاعی، وابسته به امپریالیسم روس و امریکا را از دید منافع اقتصادی - نظامی با شونیسیم دوکشور متجاوز - در گذشته ی قریب سوسیال امپریالیسم شوروی و هم اکنون امپریالیسم امریکا - همگون و هم بستر وانمود کرده آرزو دارند هویت زبانی و نژادی و ... باند های زیر فرمان امپریالیسم امریکا - قرار گرفته - را بر سایر ملیت ها و اقوام کشور تحمیل و تطبیق نمایند؛ مثل تغییر قومیت و نامهای پشتون ها، به قومیت تاجک و نام های تاجکی در تذکره هویت پشتون های ساحه نظامی ائتلاف پلید شمال توسط جواسیس روسی شورای نظار به سر باندی معلم عطا، فهیم، قانونی و امثال آنها.

ستم ملی بر ملیت های دیگر، چه در افغانستان، ترکیه و یا ایران از وجود ایدیولوژی منحنیث المجموع و به ویژه ایدیولوژی ناسیونالیستی و شونیسیتی هیات حاکمه ناشی نمی شود، این «ایدیولوژی» و «فرهنگ» حکومت مرکزی (همچنان حکومت های جلا ی وطن و در کشور ما داره های اخوانی) نیست که عامل اصلی تداوم ستم ملی است، زیرا هر ایدیولوژی بازتابی است از منافع اقتصادی و طبقاتی معین در یک جامعه. این یا آن ایدیولوژی به هیچوجه قادر نیست منافع اقتصادی و مادی جامعه را تعیین کند. کاملاً بر عکس، این منافع مادی و اقتصادی است که اشکال ایدیولوژی هیات حاکمه را تعیین میکند و در گام نخست ایدیولوژی وسیله ای است برای به دست گرفتن اهرم های قدرت. و در گام دوم نیز وسیله ای است برای دفاع و حفظ قدرت سیاسی، و نه یک آرمان در نفس خودش.

الغای ستم ملی، بر خورد متساوی و یکسان با تمام ساکنین کشور به مثابه افرادی دارای حقوق مساوی، در شرایط یک دولت مردمی و غیر وابسته میسر است و بس. که مسلماً پیش شرط های آن، مبارزه در راستای آگاه نمودن مردم و شناساندن مبانی دموکراسی و پایه اساسی آن یعنی سکولاریسم - که در نبود آن تحقق چنین آرمانی را نباید تمنا کرد - از وظایف بسیار مبرم ژورنالیسم متعهد و غیر وابسته میباشد، نه نشرات وابسته دستور گیر و اجنت.

۶- تغییر نام افغانستان حرف اول شونیسیم آقای «کهگدای»:

« یک قرن و ربع سرزمین مارا دیگران برای ما افغانستان نامیدند... » (کاروان» شماره ۱۰۱ - مارچ ۲۰۰۴)، این فورمل داده شده به جناب کهگدای را در بحث بعدی (زیر عنوان «ایجاد برخی کشورها توسط استعمار...») دنبال خواهیم کرد. «در قانون اساسی سابق و فعلی نام یک **طایفه** را بر دیگران جبرا گذاشتند» (مرام کهگدای از کاربرد «طایفه»، افغان ها به مفهوم پشتون ها میباشد) «که یک نادرستی روشن است» (همان شماره). در رابطه فورمل دومی یعنی اطلاق مقوله «طایفه» به ملیت بزرگ [از لحاظ تعداد] پشتون می باید درنگ کرد. کار برد مقوله طایفه به ملیت پشتون - که از بستر تکاملی طایفه، همچنان قوم عبور نموده و از مدت های بسیار طولانی است که به مرحله ملیت رسیده اند - درک نادرست و شناخت غیر منطقی و

ناآگاهی آن «استاد» پوهنتون از مفهوم اصلی مقوله طایفه و سایر مقوله های جامعه شناختی ، مثل خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت، ملت و حرکت تکامل تاریخی مقوله های یاد شده در بستر پریپچ و تاب جامعه بشری را اعلام میدارد.

و حال مفهوم طایفه ، ملیت و ملت را در « فرهنگ کامل » و « فرهنگ سبا » با هم یکجا مرور می نمایم:
« ملیت - از ع . وابستگی و ویژگی های افراد یک ملت» (« فرهنگ سبا » صفحه ۱۰۴۲)
« طایفه کلمه عربی است، اسم است موعنث طایف، گردنده در بیابان، کوچ کننده، (دوده)، تیره، بخش ای از ایل »، (« فرهنگ کامل» صفحه ۶۸۴).

ملت (کلمه عربی) شریعت، دین، مذهب، کیش، آیین، پیروان یک دین (« فرهنگ کامل » صفحه ۱۱۱۱).
« ملت در فارسی (میهن مردم)، قوم، همگی جوامع انسانی در یک سر زمین دارای موقعیت جغرافیائی واحد که تابع یک قانون و مقررات و بر خوردار از حقوق همانندو دارای یک سرگذشت و گذشته تاریخی و دارای یک سرشت و منش اجتماعی و دارای یک فرهنگ و یک آداب و رسوم و در نهایت دارای همبستگی معنوی و روحی باشند» (همان صفحه «فرهنگ کامل»).

« ملیت (مصدر) ملت بودن، تابعیت، ویژگی های قومی، مجموعه خصایص یک ملت + عضویت در خانواده ملتی» (فرهنگ کامل صفحه ۱۱۱۱).

قبل از پرداختن به متن، بد نیست غرض آگاهی آن «استاد» تعریف ی ولو فشره از مفهوم اکادمیک مقوله را در اینجا بکنجانم: **مقوله عبارت از کلی ترین مفاهیم و معانی میباشد که در جریان یک علم تدوین شده. اساس و بنیاد آن علم را تشکیل داده، به ارتقای آن علم خدمت نماید. تمام شعبه های علوم و فنون از خود مقوله ها بی دارند، مانند مقوله های « جاذبه»، «فرار از مرکز»، «قوه»، «مدار»... در علم فزیک. و در علم اقتصاد: «کالا»، « ارزش»، « ارزش اضافی»، « ارزش مصرفی»، «کار اجتماعا لازم» و...، همچنان در علم سیاست: «دموکراسی»، «دیکتاتوری»، «تیوکراسی» و امثال آنها. از آنجایی که تفسیر و پرداختن به مقوله های یاد شده در حوزه بحث این نوشتار نمیگنجد، ناگزیر به همین نکته ی بسیار فشرده شده در زمینه بسنده میشود و آن اینکه:**

از زیست باهمی افراد و خانواده هایی که باهم پیوند خونی و اقتصادی میداشته باشند مقوله **طایفه** شکل گرفته وارد کلی ترین مفاهیم جامعه شناختی گردیده است ؛

همینطور چند و یا چندین **طایفه** در روند تکامل اجتماعی خود به آن مدارج و ساختاری رسیده اند که تمامی ضابطه ها و ویژگی های مقوله **قبیله** را شامل فرهنگ سوسیالوژی نموده اند ؛
هكذا از هموندی و زیست مشترک **قبیله** هایی دارای مشخصه های مشترک انتیکی، مفهوم علمی مقوله ی **قوم** شکل گرفته است ؛

همچنان مقوله **ملیت** - که عبارت از اشتراک پایدار اقوام ی دارای ساختمان فزیکی مشابه ، دارای پیشینه ی تاریخی مشترک ، برخاسته از سرزمین واحد ، اشتراک زبانی و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیتی که در فرهنگ جمعی آنان بازتاب یافته ؛ میگردد و تمامی وجوه مشخصه ی مشترک تذکار یافته که باهم در ارتباط و اثر پذیری متقابل قرار میداشته باشند، به **ملیت** مبدل میگردد ؛

و **ملت** که خود « محصول ناگزیر تکامل ساختار اجتماعی در دوران سرمایه داری می باشد » و شناخت منطقی آن در بستر تاریخ تکاملی اش آگاهی ، پژوهش و بررسی در خور را طلب میکند - بر خلاف یکی ، دو خصیصه ی **ملیت** که وحدت یک نژاد دارای ساختمان فزیکی مشابه و اشتراک زبانی مشترک را در ساختار خود تداعی میکند - بیشترین اجزای متشکله **ملیت** را در خود جا داده و زیست جمعی نژاد ها و تبار های گونه گون را در بافت خود به گرمی پذیرایی میکند. یا به بیان فشرده تر در سر زمین مشترک ، جغرافیای مشترک ، در درون مرز مشخص روابط اقتصادی معین داشته ، حیات و بقای شان را تضمین مینمایند.

فورمل متذکره نفرت بسیار شدید نژادی آقای کهگدای را مضاعف ساخته به خاطر برانداختن هر چه سریعتر «حاکمیت پشتون تبار» ، حتی در دولت دست نشانده امپریالیسم امریکا ، خیلی ها بی قراری و بی تابی آمیخته با هراس و اضطراب نشان میدهد و چاره عاجل معضله ی نژادی اش را در تعدیل هر چه زود تر نام افغانستان به آریانا ویا به هر نام تاریخی دیگر (به جز افغانستان که چون خاری زهر آگین چشم شانرا اذیت میکند) می بیند و در به اصطلاح طرح قانون اساسی توسط «بنیاد» اش می فرماید :

« نام کشور به آریانا تعدیل شود » چونکه «... احیای نام آریانا ما را بسوی جهانی شدن پیش می برد و میراث های فرهنگی و افتخارات انسانی ما را بر ما بر می گرداند...» (!) « ... در داخل کشور اگر هزاره است یا ترکمن یا اوزبیک و تاجیک و افغان و نورستانی و پشه ئی همه آریایی اند» هر گاه با اندک توجه دلایل ساده اندیشانه ی فوق در مورد تغییر نام کشور کاویده شود، پوچی آن بلاوقفه آشکار میگردد. و اگر در مسئله توضیحی

جمله‌ی (« اگر هزاره است یا ترکمن... همه آریایی اند») از منظر نژادی بیردازیم نه تنها اثبات اینکه تمام ملیت های متذکره در بالا ، آریایی اند هم کار ساده‌ی نیست ؛ بلکه با نام گذاری قوم گرایانه و نژاد گرایانه که جناب شما در رابطه با افغانستان با آن مخالفید چگونه می‌توانید ملیت هایی را که آریایی نیستند ؛ اما در قلب « آریانا » زیسته اند در آن چوکات بگنجانید؟ در هر صورت تداوم این بحث در شرایط کنونی کاملاً بی مورد و نا روا شمرده میشود ؛ زیرا که دشمنان رنگارنگ کشور از سالیان دراز است که به آرزوی نتایج افتراق و تقابل اقوام ، عشایرو تبار های کشور بوده (با یک جهان درد و تاسف که تاحدودی به این آرزوی پلید شان رسیده اند) و این تاکتیک را غرض شقه شقه شدن کشور، در مرکز سیاست مداخله گرانه‌ی شان قرار داده اند. و هر گاه از چهار چوب وحدت ملی مساله بر رسی گردد، ما چرا به چندین قرن رجعت کرده وحدت ملی را در آنسوی اعصار و در درون واژه‌ی قدیمه‌ی (آریانا) - که به آن و سایر نامهای سابقه‌ی کشور ارج و احترام خاصی قابل هستیم - بجویم . از سده ها بدینسو، جهانیان تمامی باشندگان این سر زمین آزاده را به حیث افغان شناخته به هويت شان ارج گذاشته اند، به ویژه بعد از بیرون ریختن قدرت های استعماری از کشور. گام گذاردن به قهقرا غرض جستجوی هويت نژادی ، کار نژاد پرستان و رسیست هاست . و آقای کهگدای که خوش دارد هويت اش را در چند مقوله انتیکی بیان نماید(که بعدا به آن خواهیم پرداخت) ، نباید به اشاعه شوینیسیم آریایی ، آنهم در امریکا ، بیردازد ؛ مگر بی خبر است که : « آریایی در فرهنگ سیاسی امریکا و کانادا فحش و توهین است . کلمه «آریایی» در فرهنگ سیاسی امریکا و کانادا و بسیار ی از کشورهای غربی مرادف «فاشیست» و «نازی» است . آریایی گری مرام گروه های نازی و فاشیست نظیر «کولوکس کلان» و «حزب گارد غربی» و «ملت های آریایی» و «حزب ناسیونالیست کانادا» است . افکار عمومی کانادا و امریکا، بعد از جنگ جهانی دوم، این گروه ها و سیاست و ایدئولوژی نژاد پرستانه ی آنها را تهدید جدی برای امنیت جامعه به حساب می آورد » («شهروند» شماره ۸۸۶ صفحه ۳) .

هرگاه شوینیسیت تازه اندیش ما با چنین خواست ، طیف قابل ملاحظه ای را اقناع کنند و آنان را به حیث هواداران تعدیل نام افغانستان با خود همونوا نمایند ، در آن صورت خواست آنها در شرایط آزادی کشور و بنا به اراده ی اکثریت نمایندگان واقعی مردم به هر اسم و نامی که تعدیل آن صواب دیده شود ، جای مناقشه نخواهد بود ؛ اما با وجود جنایتکارانی مثل ربانی ، دار و دسته ی شورای نظار ، دوستم گلم جمع، سیاف ، خلیلی، اسماعیل خان... ، همچنان تکنوکرات های قبلا پرورش یافته در زیر بال «سیا» و ناتو - که جناب «کهگدای» به خاطر عضویت افغانستان در آن پیمان تجاوزی بی تابی و بی قراری اش را پنهان نمیدارد - چنین تعدیلی خطر جدی تجزیه افغانستان را در پی داشته ، جز درگیری های بیشتر میان اقوام ، عشایر و تبار های کشور ؛ دستاوردی نخواهد داشت .

۷- ایجاد برخی کشور ها توسط استعمار و پیشینه ی تاریخی افغانستان :

استعمار بنا بر مصلحت منافع آزمندانه و دراز مدت اش ، برخی کشور ها را به میان آورد که در گذشته فاقد ساختار های تاریخی حاکمیت به مثابه یک کشور واحد بودند . یا به بیان رساتر بخشهای از سرزمین دیگران را بریده به یاری عوامل و ایادی سیاسی ، اطلاعاتی و رسانه ای خود ، ساختار حاکمیت را در آن بخشها سازمان داده کشور «مستقل» ی را به روی نقشه جغرافیه ترسیم نمود ، مثل پاکستان ، یا مردم آواره و پراکنده ی یک قوم مشخص را از اقصی نقاط جهان کوچانده به منطقه ی مورد نظرش جابجا کرد ، مثل اسرائیل که زایش فرمایشی آن چون پاکستان مبنای ایدئولوژیک به خاطر اهداف سیاسی بود و یا کشور های خلیج که روی حرکت جیوپولیتیک عرض اندام کردند. یعنی نیاز به ساختمان پایگاه دریایی قوای بحری استعمار انگلیس به خاطر نظارت بر آبهای خلیج ، بعد ها تسیل، به گفته ی نوام چامسکی متفکر بزرگ امریکایی : «بریتانیا عراق را بوجود آورد و مرز ها کشید تا بتواند نفت (خلیج فارس) را به دست بیاورد . آنرا از چنگ ترکها خارج کند ، چرا که آنها به این ترتیب بر دریا کنترل پیدا میکردند. کویت را هم به همین دلیل بوجود آوردند» و یا کشور پاپ یعنی «واتیکان» که قبل از ۱۸۷۰ وجود خارجی نداشت ، و سوم اینکه کشور هایی هم بر مبنای فرهنگ و عناصر متشکله ی آن شکل گرفتند ؛ اما مساله در مورد کشور ما افغانستان ، غیر از کنگوری سه گانه فوق میباشد. بدین مفهوم که « عامل تاریخی تشکل یک کشور در درازنای تاریخ » به وجود آورنده ی آن کشور بوده ، نه چیزی دیگر ، مثل چین ، هند، افغانستان ، مصر ... ، و افغانستان هم که هسته درونی آن به قول مورخ دانشمند زنده یاد غبار به بیست هزار سال در مدنیت قره کمر میرسد(افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول) . در همین

بخش خودش را بیان میکند. و نام هایی که در طول سده ها اختیار کرده، هیچگاه مانع حیات اش نشده؛ بلکه ناشی از ضرورت تکاملی اش در این راستا بوده است. و؛ اما در رابطه با کلمه افغانستان و وجه تسمیه آن، که این روزها (به ظاهر) بهانه ای گردیده بدست دشمنان وحدت افغانستان، تا بوق و سرنای تجزیه طلبی را مثل همیشه از سر بزرگ آن بدمند؛ باید نوشت:

با پذیرش اینکه، پسوند مکانی ستان - که صورت (آ) از کلمه (آستان) به منظور سهولت تلفظ حذف شده - برای همگان آشنا و نمونه های تاریخی آن چون (کابلستان، تخارستان و...) بارها در متون قدیم و جدید به کار رفته، فکر میکنیم ضرورت آن نباشد تا در آن زمینه بیشتر مکتب نمایم. و؛ اما در مورد کلمه ی افغان - که تقریباً از ربع قرن بدینسو به مثابه خاریست در چشم تمام قدرت های امپریالیستی و نوکران زرخرد و وابسته ی افغانی آنها - بنا بر ضرورت می باید اندکی مکتب نمود:

این کلمه (افغان) در متون قدیم تاریخی به مثابه قومی که در وادیهای کوههای سلیمان می زیستند در کتب قدیمی ای چون «حدود العالم»؛ «تاریخ فرشته»؛ «تاریخ سیفی هیروی»؛ «جغرافیای هفت اقلیم» و آثار مورخین معروف، مثل البیرونی؛ بیهقی؛ منهاج السراج؛ فردوسی طوسی؛ هیرودتس و سایر مورخین نامدار، بارها و به تکرار یاد شده، حتی **احمد رشید** کاوشگر امور سیاسی و ژورنالیست معروف در صفحه ۳۲ اثرش («طالبان») نوشته که: «منابع چینی و هندی در قرن ششم (میلادی) از افغان (پشتون) های سخن می گوید که در شرق غزنی به سر می بردند...»، و؛ اما در «حدود العالم» به علاوه ی ذکر قومیت، محل زیست آنها نیز مشخص شده است (بیکره ۴۸ آغاز سطر دوم، بیکره ۵۱ اخیر سطر پنجم الی ختم سطر هفتم «حدود العالم»). و جادارد که جستاری از محقق و تاریخ شناس معروف (بارتولد) را که بر «حدود العالم» نخستین مقدمه را نوشته در بحث بگنجانیم:

«با جزئیات جغرافیه ئی کمی ایالات افغانستان جدیدیکه به مولف بیشتر نزدیک بود بیان شده اینکه افغان ها (افغانان ۱۶ - الف در حدود العالم ذکر شده جای تعجب است. تا این اواخر گمان میکردند عتبی (... رجوع کنید به عتبی فصل مربوط به افغانان) قدیمترین نویسنده ایست که نام (افغانیه) را ذکر کرده مخصوصاً اطلاعات راجع به آن قسمت های افغانستان که در آن وقت زیر اثر سبکتیگین ... بوده» (دو سطر اخیر صفحه ۳۲ و سه سطر نخست صفحه ۳۳ «حدود العالم»)، به همین ترتیب به استناد «تاریخ درانیان» اثر نویسنده گمنام هندوستانی قرن نوزده، «ابن بطوطه» نیز در کتابش نه تنها در مورد این قوم و محل زیست آنها معلومات داده؛ بلکه ضمن بیان تعلق نژادی آنها به شاخه هایی از اقوام آریایی، زبان آنها را نیز شامل خانواده بزرگ «هند و اروپایی» میداند. و؛ اما اینکه کلمه ترکیبی «افغانستان» از چه زمانی به وجود آمده به ویژه به مفهوم امروزی آن (که بیانگر اسم رسمی کشوریست در قلب آسیا، که از طرف غرب به ایران محاط، از جنوب و جنوب شرق با پاکستان هم مرز، در شمال با جمهوریت های تازه بنیاد آسیای میانه هم سرحد و در شمال شرقترین منطقه حدود ۸۵ کیلومتر با جمهوریت خلق چین همسایگی دارد) به کار رفته، نمیتوان به قاطعیت در آن باره حکم کرد.

با آنکه مورخین و دانشمندان بزرگی چون «علامه کهزاد»، «غبار»، «حبیبی» و...، این نامگذاری را از زمان «احمد شاه درانی» میدانند و با در نظر داشت اینکه تاریخ افغانستان معاصر از همان زمان آغاز (۱۷۴۷ میلادی مطابق ۱۱۶۰ هجری) و ابتکار کشور مستقل که در این خطه که بعد از سقوط «غوریان» کاملاً به فراموشی سپرده شده بود از افتخارات جاودان «احمد خان ابدالی» است (بلافاصله باید افزود که در این تذکر به هیچوجه قصد ارزیابی تاریخی از شخصیت و عملکرد «احمد شاه درانی» و جهات مثبت و منفی آن در بین نیست)؛ مگر اینکه چنین اسمی از همان آغاز برین خطه و امپراتوری گذاشته شده باشد، با آنکه از زبان آن شاه در صفحه (۸۴) «تاریخ درانیان» چنین نقل شده: «... و شجاع الدوله را که از طایف شما ها نیست و از رابطه ملیه و ایلیه (۸۷) یا علاقه و طنیه و ملکیه ملت و مملکت هند منقطع و بی بهره است در ملازمت خود مان به افغانستان برده...» (تکیه روی کلمات از، ر. روشنایی است) جای بحث دارد، چه در هیچ یک از فرامین و مقالات بین المللی آن دوره اسم افغانستان به صراحت به کار نرفته، به صورت عمده از قلمرو درانی یاد شده است. اینکه چرا چنین بوده به علاوه سنت غالب آن عصر که امپراتوری ها به طور عمده به نام خانوادگی بنیانگزار یاد میشد چون «طاهریان»، «صفاریان»، «سامانیان» و در اروپا «بوربون ها»، «رومانتسفا» و... شاید بتوان عامل فقدان ایده «تشکیل دولت ملی» را در چنین کمبودی عمده تر دانست.

تا جایی که از اسناد دست داشته بر می آید برای اولین بار اسم رسمی افغانستان در جنوری سال (۱۸۰۱) در اولین قرار دادی که «سرجان ملکم» به نمایندگی از دولت انگلیس با «اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر اعظم» به امضا رسانید، قید شده است (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود محمود - جلد اول صفحه ۳۴ ماده های دوم، سوم و چهارم). به تعقیب آن در سال (۱۸۰۹) ضمن معاهده ای که بین «شاه شجاع» و

جنرال « مونت استوارت الفینستون » نماینده با صلاحیت انگلیسیها ، منعقدگر دیده به کار برده شده است (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود - محمود جلد اول صفحه ۱۲۱) . و به همین روال کار برد این نام در مفاوالت با انگلیسیها ، زمانی ادامه یافته و گاهی هم بنابر اغراض استعماری به « طایفه افغانه » با تحقیر تلخیص گردیده است (معاهده منعقد شده بین « سرگور اوزلی » نماینده با صلاحیت انگلیس و « عباس میرزا » نایب السلطنه در ماه مارچ ۱۸۱۲ به نقل از « ناسخ التواریخ » بخش « قاجاریه ») ، اگر افغانستان قبل بر معاهده های فوق الذکر وجود نمی داشت و یا نام آن در منطقه و ساحات دورتر آن مشهور و مشهود نمی بود ، دشمن بسیار محیل و ربوه گر و کین توز آن چگونه و چرا برای آن سر زمین یک نام دیگر ابداع یا استعمال نکرد ؟ چرا در معاهدات عوض افغانستان (خراسان) یا کابل ، یا قندهار و یا ... را تذکار نداد . بگذار ، اجنت های استخدام شده دشمن ، مثل لطیف پیرام ها ، کهگدای ها و امثال آنها ، با نشخوار جعلیات و لاطیلات قالب کرده ی دشمن ، مبنی بر : « افغانستان یک نام جعلی است... » ؛ « ... تاسالهای ۱۸۸۰ که نام سر زمین ما را انگلیسیها افغانستان نامیدند... » ، خود و همپالگی هایشان را بیشتر افشا نمایند. (کارون شماره ۱۰۱)

سیاست کجدار و مریز آگاهانه ی استعمار انگلیس در کار برد اسم افغانستان در « معاهده سه جانبه بین رنجیت سنگ ، انگلیس و شاه شجاع » ، افغانستان به کار برده شده ، در معاهده تخلیه کابل و بعد ها باز هم انکار از دولت واحد افغانستان از آن شگرد های سیاسی بود که نه تنها در آن زمان ؛ بلکه تا امروز نیز عده ای از مدعیان سیاست ، نمی توانند به درستی آنرا درک نمایند . آنها وقتی دولت افغانستان به قدر کافی قوت داشت و یا اینکه آنها به ضعف دولت مرکزی آگاهی کامل نداشتند با کاربرد کلمه ی « افغانستان » دقیقاً مرز های آنرا تعیین و قلمرو استعماری خویش را از آن تفکیک می نمودند ، در حالی که هنگام ضعف دولت مرکزی تلاش داشتند تا در عوض « افغانستان » کشور را به واحد های محلی (کابل ، قندهار ، هرات و ...) یاد نموده مانع وحدت آن گردند (فشاری که بالای دوست محمد خان وارد میشود تا به حکومت کابل قناعت و به فکر وحدت افغانستان نباشد ، در همین راستا بوده است) . چنانچه هم اکنون نظر به عدم استقلال افغانستان و ضربات شدیدی ناشی از هجوم متواتر قدرت ها استعماری - شوروی ، امریکا و ناتو - دست نشانندگان امپریالیسم با سنگر گرفتن در عقب اسامی قبلی این سر زمین اشغال شده دم از عدم موجودیت افغانستان و کار برد تاریخی این نام میزنند و در هر صورت لا اقل از (۲۰۰) سال به این طرف اسم رسمی کشور افغانستان بوده ، از بسا جهات نسبت به اسامی قبلی این خطه متمایز میباشد که امید در آینده این تمایز به خاطر استحکام وحدت ملیت ها و اقوام کشور به بحث کشانیده شود . افغانستان نه تنها به مثابه یک مقوله کشور شناسی در خور توجه تاریخ شناسان و علمای باستان شناس قرار داشته و به شهرت رسیده ؛ بلکه منحصیث یک واژه ی دارای مولفه سیاسی - استراتژییک نیز در میثاق ها و معاهدات بین المللی که در پای آن امضا و تعهد سپرده ؛ تسجیل گردیده است .

هرگاهی که در رسانه های گفتاری ، شنیداری و دیداری تصاویری از افغانستان چاپ شده و یا اسمی از این دیار سلحشوران آزادی پرست برده میشود ، شماری از واژگان احساس برانگیز و خوش آیند ، مثل شجاعت ، غرور ، شکیبایی ، استقامت ، وطن پرستی ، همگرایی و هم وندی و مقاومت ضد استعماری و امپریالیستی مردم اش در اذهان متبادر می شود . و این را نیز تداعی میکند که افغانستان سرزمین کهن تاریخ و محل اقامت نژادها ، تبارها و اقوام بسیار دلیر و جنگاور است که سلطه و حاکمیت هیچ قدرت و ابر قدرت روی زمین - چه در پارینه روزگاران ، چه در زمان حی و حاضر - را بر نمی تابد ، و نام نامی اش با شفافیت افاده کننده ی این امر است که مردم دلیر ، آزاده و استعمار شکن اش مزه تلخ نخستین شکست مفتضحانه را به امپراتوری انگلیس چشانده و اولین کشوری بوده که کسب استقلال اش انگیزه و سرمشقی شده برای جنبشها و خیزشهای استقلال طلبانه ی سایر ملل اسیر و در بند بر علیه استعمار . همچنان این امر بسیار خطیر و مهم جهانی را به خواننده و یا شنونده ی حالی میکند که این خطه ی نامور زمانی که مورد تهاجم و تجاوز شوروی قرار گرفت ، چگونه دشمن هزاربار قویتر و مسلحتر از خودش را در جبهات جنگ مقاومت به شکست های بسیار مزلت بار مواجه ساخت و سر انجام ارتش اشغالگر امپریالیسم روس را از خاک اش بیرون ریخت .

خاطره نهایت اسف انگیز تمامی تجاوزات به افغانستان به ویژه تجاوز ارتش روس با کلیه ابعاد ویرانگر و خونبارش ، همچنان شکست بسیار مفتضحانه ی آنکشور برای ابد با نام نامی افغانستان و مردم آزادی خواه آن گره گسست ناپذیر خورده است ، نه به نام آریانا و یا نامهای دیگرش . مسلماً امر فوق رهبران KGB را - که قدرت عام و تام حاکمه را در آنکشور به چنگ آورده و در صدد احیای مجدد قدرت شوروی سابق می باشند - شدیداً اذیت می نماید. در رابط به همین سیاست ، که در فضای آن اسارت و غارت ملل منطقه نهفته است ، به شبکه های پیدا و پنهان سیاسی ، استخباراتی ، و رسانه ای اش فرمان داده تادر مورد تشکیل کشور ی به نام افغانستان در یک قرن و ربع گذشته توسط بیگانه (بخوان امپریالیسم انگلیس که هم اکنون از تجاوزش به افغانستان مسئول

«کاروان» به پایکوبی پرداخته تجاوزگر را «عامل امنیت و باسازی کشور» وانمود می نماید! و تغییر نام افغانستان به آریانو بسا تئوری های پوچ و مزخرف و تمسخر بر انگیز نژادی درمورد ملیت کثیر العده ی پشتون را با ادا و اطوار تاریخ شناسانه تبلیغ مینماید.

K.G.B. که به نام و نشان جدید یعنی سازمان امنیت فدرال روسیه FSB عرض وجود کرد، و اتحاد شوروی را به «جمهوری فدرالی روسیه» تسمیه نمود و تجاوز و جنایت آنکشور را در افغانستان به پای کمونیسم داغ کرد؛ می پندارد که با تعویض نام افغانستان هم، مزید بر اینکه غارت، ویرانی، زندانی کردن ده ها هزار انسان مبارز این وطن و کشتار صد ها هزارباشنده ی این سر زمین، هکذا شکست ننگین و سر افکنگی اش در اذهان خواننده و یا شنونده ی مسایل مربوط به کشور (آریانا) متبادر نخواهد شد؛ نقش بسیار ارزنده ی خلق ملیت پشتون - در ایجاد زندگی هم آهنگ و ساختار یک جامعه که بر مبنای برادری و برابری بناشده باشد - را در آتیه نیز کمرنگ و بی اهمیت خواهد کرد. و عرصه رشد و استحکام مواضع تجزیه طلبانه و خاینانه «جنبش ملی اسلامی» دوستم و «شورای نظار» اشرا به خاطر تضعیف و در محاصره قرار دادن ملیت پشتون و تحکیم ستم ملی از جانب دیگر را در پروسه ساختار حاکمیت کنونی؛ مهیا و مساعد خواهد ساخت.

۸- تطهیر و تبریه سه نماد جنایت، غارت و خیانت به وطن؛ چه چیز را بر ملا می نماید:

آقای کهگدای - که از رابطه ی به ظاهر فرهنگی اش با «آواز تاجیک» نشریه ازبکستان و مقاله نویس مشهور آن «شاه قهار سلیم اف»، که از «کاروان» و مضامین تفرقه افکنانه ی آن به نیکویی توام با تشویق یاد میکند؛ همچنان از رابطه اش با شاه قهار محبت زاده مدیر برنامه های «رادیوی ازبکستان برای افغانستان» که وی نیز از نوشتارها و مطالب ضد وحدت ملی افغانستان مندرجه ی «کاروان» به تمجید می پردازد (شماره های ۱۰۱-۱۰۲ و ۱۰۳ «کاروان») - به خود بالیده در قسمتی از سر مقاله «کاروان» (شماره ۱۰۱)، سیاست نشانی شده ی امپریالیسم روس را - که عمال KGB اش را قبل از تغییر شکل اتحاد شوروی به «فدراتیف روسیه»، در راس قدرت دولتی و بخش های اساسی و مهم این جمهوری ها گمارده است - چنین اشاعه می دهد: «گناه احمد شاه مسعود و اسماعیل خان این است که تاجیک و فارسی زبان استند و گناه دوستم هم اینکه اوزبیک است ورنه اینها گناهی ندارند که ...»

«کاروان پیشنهاد میکند که به احمد شاه مسعود عنوان «بابای آزادی افغانستان» و یا هم «تاج آزادی افغانستان» داده شود چونکه او یگانه رهبر استوار قامتی بود که در برابر تجاوز روسیه و پاکستان چون کوه بابا ایستاد و از جا در نرفت»، «و به الحاج اسماعیل خان و عبدالرشید دوستم هم نشان «تاج ترقی افغانستان» داده شود چونکه ولا یات هر دوی شان سر آمد ترقی و پیشرفت اجتماعی در افغانستان شده است» (تکیه از روشنایی) بلی، خواننده ی بادرد! آیا هیچگاهی دیده، شنیده، یا خوانده ای که مزدور ترین ژورنالیست با چنین وقاحت و دیده درایی حقایق کاملاً آشکار؛ اما نهایت زشت و بسیار متعفن را چنین تحریف و واژگونه کرده باشد؟ چرا نباید گفت که جناب ژورنالیست بنا بر وابستگی های دیرینه اش از خط تبلیغاتی داده شده (برایش) - بنا بر انگیزه خدمت ی آمیخته با کرنش در پیشگاه هدایت دهنده - فرا تر رفته به مبالغه و گزافه گویی کودکانه پرداخته است و از آنجایی که موصوف غرق در اعماق مرداب تفکر به خاطر پژوهشی القاب جدید برای «قهرمانان» مورد نظرش بوده، دچار توهم و تناقص در افاده مطلب شده است. ببینید مسعود را یگانه رهبر جهاد قلمداد میکند که «از جا در نرفت» و با این جمله میخواهد گریز مسعود از برابر طالبان را از تبلیغات دشمن بشمرد. اصطلاح «از جا در رفتن» را ایرانی ها اغلباً در مورد کسانی به کار می بندند که از معرکه یا از موضع و یا از گفتگو در پلیمیک روبر تابدند و محل را ترک گویند (واژه «یگانه» و اصطلاح «از جا در نرفت» به صراحت میرساند که سایر رهبران - به شمول اسماعیل خان - در برابر دشمن «از جا در رفتند» و آقای «مبتکر» ترکیب دو واژه ی «تروریسم فرهنگی» در اثنای صفت ذات مسعودش شاید ناخود آگاه سایر «قهرمانان» مورد نظرش مثل اسماعیل خان را در رویایی با دشمن «در رفته» یعنی فرار کرده وانمود ساخته باشد. و هرگاه چنین نباشد، به طور حتم جمله فوق این معنی را الزاماً تداعی میکند که «از جا در رفتن» ی افراد ضد ملیت پشتون از برابر دشمن عیبی ندارد.

پرداختن به دو اجنت کاملاً رسوا و شناخته شده ی امپریالیسم روس یعنی «قهرمان مسعود» و «الحاج گلم جمع» که مفتخر به کسب القاب جدید از جانب تاج بخش معاصر شده اند، وقت خواننده را تلف می نماید؛ زیرا که کشتارهای دسته جمعی، شکنجه های عجیب و غیر قابل باور، تجاوز به ناموس مردم، غارت مال و تصرف اموال غیر منقول و چپاول دارایی های عامه و هزاران نوع جنایت و خیانت توسط این دو و باند های آدمکش شان

(همچنان سایر باند های جنایتکار و اجیر جهادی) را از آغازین روز های تجاوز ارتش شوروی به کشور، تمام رسانه های گروهی، چه خارجی، چه نشرات افغانی انعکاس داده اند. اسماعیل خان؛ اما این عنصر تاکنون بیشتر کاویده نشده و از انظار کم و بیش دور مانده را بایست به بحث کشید، ولو مختصر.

به خاطر دوری از اطناب کلام در مورد این شخص وابسته به **واواک** ایران، یعنی اسماعیل خان صرفاً مراجعه میکنم به نوشته ی آقای ع. خاوری زیر عنوان («**ملا محمد عمر یا اسماعیل خان؟ خلق بر سر دو راهی انتخاب از میان دو «بد»**») مندرجه شماره ۱۴ - ماه جون ۲۰۰۳ «**موج**» ارگان نشراتی اتحاد مبارزه برای دموکراسی مردمی در افغانستان که به ۶ پیکره، هر یک دارای عنوان جدا گانه، چاپ شده، قبل از نخستین عنوان («حقوق بشر») می نویسد:

«**هنگامیکه اسماعیل خان در بند طالبان بود، دو یا سه نفر از روشنفکران هرات از آلمان برای او کمیته ایرا تحت عنوان «کمیته دفاع از جان اسماعیل خان» تشکیل داده بودند؛ اما این کمیته ... از محدوده شناخت شخصی دو یا سه نفر فراتر نرفت... مردم هرات مانند سرزمین های دیگر بین خائنین ملی مانند اسماعیل خان و قهرمانان ملی مانند آنهائیکه صادقانه برای آزادی آنها مبارزه کرده اند، خط درشت کشیدند و این خط تا اروپا و امریکا هم کشیده شد و بجز خائنین ملی مانند خود اسماعیل خان دیگر هیچکسی به «کمیته دفاع از جان اسماعیل خان» وقعی نگذاشت... کمیته در همان حالت نطفه ای اش از بین رفت» (بلی، آقای کهگدای! نه تنها داوری نویسندگان و ژورنالیست های میهن پرست و غیر وابسته؛ بلکه قضاوت تمام مردمی در آتش و خون فرو شده ی ما در مورد جنایتکاران و خائنان مثل اسماعیل خان ها، دوستم ها، مسعود ها و امثال آنها و همینطور هوا داران آگاه و قلم بدست شان - مثل شما - چنین است.)**

ع. خاوری بر ملا میسازد که «چگونه بعد از نصب اسماعیل خان به حیث امیر هرات تعداد روشنفکران دیر باور از آلمان به زیارت او شتافتند. آنها پس از آن که امیر صاحب را از نزدیک دیدند که او چه جانوری است چه اندیشه عقب مانده و ضد ترقی در ذهن او حاکم است، هرات را ترک گفته و پس خود را به آلمان رسانیدند و نفس راحت کشیدند. اکنون که آنها واقعیت را دیده و حقیقت را میدانند آهسته آهسته دلسرد شده اند و به استثنای دو سه نفر شان (که وظیفه دارند دلسرد نشوند). این استنتاج عملکرد منطقی اندیشه امیر صاحب است که او را به همین صورت از خلق جدا و به انزوای کامل میبرد. امروز روشنفکران با آبروی هرات جرئت نمی کنند از امیر صاحب دفاع کنند؛ مگر اینکه خیلی پر روی و بی حیا باشند.»

نویسنده در زیر عنوان «حقوق بشر» اضافه میکند که «در ماه دسامبر سازمان «نظارت حقوق بشر» در نیویارک، لندن و واشنگتن گزارش ۵۷ صفحه ای را از ستم و نقض حقوق بشر «اسماعیل خانی» به طبع رساند. در این گزارش از استبداد احجاف و اعمال وحشیانه وی صحبت میشود که حتی در زمان طالبان به این حد و اندازه وجود نداشت»، «پولیس اسماعیل خان زنان و دختران را که به تنهایی با مردان (حتی راننده تکی) می بیند در بسا موارد اذیت و آزار داده و زندانی ساخته اند، زنان را فی الفور به شفاخانه برای معاینه میبرند و در صورتی که ازدواج نکرده باشند، باید داکتر تصدیق کند که باکره است یا نه.» «کنترول و مداخله مقامات حکومتی در تمام ابعاد زندگی زنان و دختران که حتی زنان را از شنیدن موسیقی ممانعت مینمایند نیز در گزارش رسمی سازمان «نظارت حقوق بشر» از طرف خانم نف درج شده است» (از نوشته ع. خاوری تاکنون یکسال سپری شده، در این مدت اضافه از ۶۴ دختر واکنش شانرا بر ضد اسماعیل خان زن ستیز و نژاد پرست و تجزیه طلب - با خود سوزی رقت انگیز - تبارز داده اند.) اینک چند جستار دیگر از نوشتار خاوری را غرض آگاهی بیشتر خواننده ی پژوهشگر پیشکش می نمایم:

«**یک ضد پشتون**: اسماعیل خان بعد از آنکه بواسط امریکائی ها بار دگر بر قدرت تکیه زد سیستماتیک کوشیده است که مردم را متقاعد سازد که طا لبان یعنی پشتون و پشتون ها یعنی طالبان. پشتونهای هرات که در آنجا حد اقل دو نسل را زندگی کرده و با تاجیک های هرات خون شریک شده و خود را مانند مردم دگر آنجا، هراتی میخوانند و حتی بسیاری از آنها زبان پشتو را فراموش کرده و دری را به لهجه هراتی صحبت میکنند اکنون بواسط اسماعیل خان و «جمعیت اسلامی» اش مور د ستم و آزار قرار میگیرند.»

«**یک نفاق افکن**: اسماعیل خان قدم بقدم دشمنی میان پشتونهای نواحی هرات و مردم تاجیک را دامن میزنند. او در این رابط از هزاره های مهاجر نیز استفاده میکند. اگر چند اسماعیل خان هزاره ها را افغانستانی و شیعه ها را مسلمان نمی خواند و بار ها به هزاره ها که از استبداد جمهوری اسلامی ایران فرار کرده و به افغانستان آمده و به امیر صاحب پناه برده، گفته است که: «اگر شما مسلمان شوید، بشما زمین میدهم که برای خود خانه آباد کنید» ولی هنگامیکه مسئله سرکوب کردن مردم پشتون در میان می آید، آنها را «برادران مسلمان میخواند»

او در همان زمانیکه شیعه ها را کافر و مشرک با الله میخواند ، خودش برای جمهوری اسلامی ایران جاسوسی میکرد و تمام دسته « جمعیت اسلامی» در هرات را در خدمت جمهوری اسلامی قرار داده و بدستور جمهوری اسلامی ایران ، جبهه میهن پرستان و انقلابیون هرات را در سال ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ محاصره و افراد جنگجو و انقلابی آنرا دستگیر ، بعضی را خلع سلاح و از صفوف جنگ میهنی اخراج و برخی را زنده تحویل دستگاه اطلاعات ایران داد که در آنجا بسیاری از آنها ... مدتهای طولانی شکنجه شده و حتی زمانیکه آزاد شدند ، معیوب شده بودند» .

« او مسلما که هزاره کارگر و دهقان ، جوانی و حمال را کافر میگوید ولی وقتی با « محقق» و «خلیلی» و خوانین و زمینداران و تجاران بزرگ هزاره که مانند خود او هستند ، روبرو میشوند آنها را «برادران مجاهد» و «مسلمانان مبارز» خطاب میکند .»

« امیر صاحب از زمانیکه بر سر قدرت آمده دهها بار بهانه تراشیده و بجان پشتون ها لشکر کشی نموده و دهقانان و چوپانان بی دفاع پشتون را به آتش بسته است . ایشان مانند همیال از یکش آقای عبدالرشید دوستم ، دهقانان و زحمتکشانش پشتون را (زیرا به زور داران آن ، دو قدم تعظیم میکند) مورد چپاول و غارت قرار داده است».

« شیر خانه ، روباه بیرون : در هرات دهها پوسته نظامی امریکایی تاسیس شده است . اسمعیل خان با آنها هیچکاری ندارد. او فقط بر زنان قوانین شرع را تطبیق میکند. او همانگونه که عقیده و باورش حکم میکند ، زنان را از تعلیم و تحصیل باز میدارد و بجرم گشت و گذار با مرد ... او از ترس به سرباز امریکایی هم لبخند چیلوسانه می زند ولی با هموطنش مانند یک فاشیست رفتار میکند . او بر ضد متجاوزین روسی جنگید ولی فقط بر ضد روسها از خود حرکت و وطنپرستانه نشان داد و اکنون معلوم میشود که آن کارش نیز بخاطر حقوق «سیا» بوده است نه حس وطن پرستی».

و در پایان نوشتار ع. خاوری این جمله آمده : « باید آستین ها را بالا زد و دست بکار شد . خلق افغانستان در جهنم استبداد این امیر صاحب کباب میشود .» (تکیه از- روشنایی).

در اواخر ماه جولای ۲۰۰۴ رسانه های خبری من جمله BBC از کابل اطلاع داد که « فعالیت علنی سیاسی در هرات معادل خود کشی سیاسی پنداشته میشود ، این یکی از عبارات های است که در گزارش مشترک دفتر نمایندگان ملل متحد در کابل و کمیسیون حقوق بشر افغانستان پیرامون وضعیت حقوق سیاسی مردم این کشور بازتاب یافته است» .

جناب کهگدای مجموعه کارنامه های سیاه جنایت و خیانت به وطن این به اصطلاح « تاج ترقی» شما ، آنقدر زیاد و فزون از شمارش است که ، حتی نمی شود شاخص ترین آنرا در این بحث گنجانید . بگذارید ، یکجا به این خیر جالب و سوال بر انگیز که از طریق رسانه های خبری پخش شده توجه کنیم :

« فضل الحق خالقیار آخرین صدراعظم رژیم داکتر نجیب (بخوان جلاذ و عضو اصلی KGB)، به تاریخ ۱۶ جولای در کشور هالند در گذشت . جنازه خالقیار ۲۳ جولای به زادگاهش ، شهر هرات ، منتقل و به خاک سپرده شد شماری از مقامات محلی (بخوانید بیشترین آنها در رژیم داکتر نجیب میلشای خاد بودند) روسای ادارات دولتی (بخوانید مشتمل بر عوامل خاد و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران) ، روحانیون (بخوانید ملا های پرورش یافته ی خاد و «واواک» ایران) ، تعدادی از شهریان هرات (بخوانید پولیس های لباس ملکی اسماعیل خان که با زور و تهدید تعدادی از شهریان هرات را به میدان هوایی منتقل نمودند) به همراه گارد تشریفات نظامی در میدان هوایی هرات از جنازه خالقیار استقبال کردند . خالقیار قبل از اشغال کرسی صدارت چندی هم والی هرات بود» .

بلی خواننده ی با دقت ، خالقیار یکی از اعضای KGB که تا زمان دور انداختن ببرک میهن فروش از راس دولت دست نشانده (توسط KGB) ، در راستای پلان تجاویز شوروی به افغانستان فعالیت های استخباراتی مخفیانه داشت . در رژیم نجیب الله - توسط KGB - به سمت والی هرات مقرر گردید و بعدا منحصیث صدراعظم (به گفته کهگدای «نخست وزیر») دولت پوشالی گمارده شد. در ماهیت امر یک بعد سیاست «مصالحه ملی» گرباچوف پوششی بود غرض «بی طرف» جلوه دادن و «شخصیت ملی» جازدن چنین افراد استخباراتی _ از انظار پنهان ساخته شده _ در دولت پوشالی.

اسماعیل خان ؛ مگر به خاطر ندارد که نجیب جلاذ چگونه شماری از مبارزین جنگ مقاومت را که در سال ۱۹۸۱ در شهر هرات محاصره شده بودند _ با آنکه به اثر خواست های مکرر دولت پوشالی تسلیم گردیدند _ ولی بلا فاصله سه صد تن آنان به امر نجیب مزدور به قتل رسیدند (جنرال ماریف « در افغانستان چه میگذشت» صفحه ۲۵۸ و ۲۷۵ - نقل به مفهوم) و هزاران مورد دیگر از شکنجه ، زندان و اعدام های دسته جمعی هراتیان

غیور و وطن پرست که به دستور این خاین ملی انجام شده ، خالقیار ، این تافته ی جدا بافته ، چطور توانست که آنهمه خون و خیانت ، جنایت و کشتارهای دسته جمعی همشهری هایش را نبیند و کرسی ولایت هرات را بپذیرد ، و در پی آن به کرسی صدارت اعظمی تکیه نماید ؟ کی میتواند با دیده درآبی و چشم سفیدی بگوید که در تمام تصامیم ضد منافع کشور (از بمباران جبهات، قریه ها ، قصبه ها و شهر ها گرفته ، تا تایید و تصویب و امضا در پای تمامی مقاولات و قرار داد های ضد ملی و اسارت بار افغانستان - شوروی و سایر پرتوکولهای بین المللی و ...) ، خالقیار صدر اعظم، شریک جرم و جنایت نجیب جلاد و باند وطن فروش (حزب اش) نبوده است .

بدینگونه پذیرایی با حرمت و رسمی از جنازه یک اجنت بلند مرتبه ی روس ، این نظر سالهای ۱۳۵۷ مبارزین آگاه هرات مبنی بر اینکه « تورن اسماعیل در جریان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ با مشاوران شوروی ارتباط نزدیک داشت » را بار دیگر مورد بازنگری مردم هرات و آگاهان سیاسی کشور در مورد شخصیت چند بعدی اسماعیل خان (یا مردی به ظاهر فرار کرده از چنگ طالبان و مخفی شده در زیر بال و پندال سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی ایران) (واوک) ، که خود روابط تنگاتنگ با سازمان امنیت فدرال روسیه. F.S.B دارد) قرار داده است .

اسماعیل خان در هیچ صورتی قادر نخواهد شد که این تازه ترین عمل نهایت ننگین و ضد ملی اش ، یعنی استقبال رسمی ، پرحرارت و با مهابت از جنازه صدر اعظم دولت نشانده ی شوروی را - که همیش مدعی جهاد علیه آن دولت بوده - توجیه منطقی نماید. و علت استقبال رسمی از جنازه خالقیار نمیتواند که بیانگر روابط پنهانی اسماعیل خان با KGB سابق و FSB روسیه کنونی نباشد .

در شرایط بحرانی و جنگهای داخلی که مناسبات آرام و زیست باهمی جامعه دیگر گونه میشود ، ویادر حالات و اوضاع ناشی از تجاوز خارجی و جنگ های آزادیبخش علیه تجاوزگر ، و یا اشغال و بر پایی دولت دست نشانده (همانند دولت افغانستان و عراق) که بافت جامعه دستخوش تغییر میگردد و استعمار لایسه های اجتماعی - از لحاظ اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و ... - را برفوق منافع اش جابجا مینماید. گاهگاه جرقه ی روابط بسیار پیچیده و درهم تنیده و مرموز جاسوسی بنا بر ملاحظات فرهنگی، من جمله ارزشهای مذهبی و عنعنوی ، ضرورت های اجتماعی ، سیاسی ، نظامی استخباراتی ، یا از روی تصادف ، یا از روی بی مبالائی و یا عمد برای خودش روزنه ای پیدا نموده به بیرون می جهد و بر مناسبات و ارتباطات پنهانی و نا پیدای دو جهت به ظاهر متضاد و متخاصم (حتی بعضاً بعد از نبود یک جهت) پرتو می افکند ؛ سر انجام جهت قبلا بر ملا شده ، طرف ناپیدا و مخفی مانده را به مثابه همطراز و همگون خویش علنی و هویدا مینماید .

سپردن کرسی وزارت خارجه و صدارت دولت وابسته ی روس به رهبری ملا ربانی ، که خود ادامه ی دولت نجیب بود ، به عبدالرحیم غفورزی (غفورزی در آغازین روز های تجاوز ارتش شوروی به افغانستان ، به سمت نماینده خاص ببرک کارمل وطن فروش غرض سخنرانی به سازمان ملل متحد در نیویارک اعزام گردید ؛ مگر مطابق پلان KGB در تالار ملل متحد علیه تجاوز ارتش شوروی به افغانستان گپ زد و با این شگرد به حیث پناهنده ی ملل متحد در امریکا اقامت گزیده به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی در جهت منافع امپریالیسم شوروی در آنکشور مشغول گردید.) ؛ اعطای نشان و رتبه بلند نظامی و القابی چون «فاتح کابل» و «خالد بن ولید» به اجنت KGB رشید دوستم گلم جمع ، توسط صیغت الله مجددی؛ قرار داد آتش بس احمد شاه مسعود با قوای اشغالگر امپریالیسم شوروی و ... ، مثالهای اندر در زمینه این امر بسیار مهم و خیلی ظریف .

جناب کهگدای بگذار اولتر از همه خدمت جناب تان عرض شود که حکمتیار ، ربانی ، مزاری ، سیاف ، محقق ، خلیلی ، صیغت الله مجددی ، پیرگیلانی، آصف محسنی، ملا محمد عمر ، قانونی ، فهیم ، عبدالله ، اسماعیل خان ، بخصوص احمد شاه مسعود «قهرمان» و گلم جمع دوستم و امثال آنها ، تماماً نماد های جنایت، غارت و خیانت به وطن می باشند ؛ اما شما سه تن از اینان (مسعود ، اسماعیل خان ، و دوستم) را نه تنها تطهیر و تبریه کرده اید ؛ بلکه القاب چون «بابای آزادی افغانستان» ؛ « تاج آزادی افغانستان » را نیز پیشوند و پسوند نامی شان ساخته اید . روی همین ملحوظ رابطه مستقیم ، یا غیر مستقیم تان با این سه تن ، در چنبر این هنجار ارزیابی شده و نسل جوان امروز در پرتوی این جرقه ی بیرون جهیده ، پی به روابط پنهانی شما با مرکز و یا مراکز خارجی این جنایتکاران و وطن فروشان وابسته ، خواهند برد . اگر چه اکثریت مبارزین مسن و جوان دهه ی چهل ، آن زمانی که شما از امتیازات دربار برخوردار بودید و در قالب « خیر نگار کاروان » به فعالیت سیاسی و استخباراتی یعنی جاسوسی برای « ضبط احوالات » اشتغال داشتید ، برداشت و شناخت منطقی از عملکرد های آن ایام تان دارند .

۹- ژور نالیسم کهگدای دشمن سکولاریسم :

در ستون اختصاصی «کاروان» (شماره ۹۸ - اکتوبر ۲۰۰۳) بعد از سر مقاله کوتاه ، "زیر مقاله" ای هم جلب توجه مینماید تحت عنوان «جدایی دولت از دین خیال است و محال است و جنون» به علاوه ی اینکه مطالب تحت عنوان فوق به سفارش کدام نهاد ، یا شبکه ی تمویل کننده ی حوایج روز مره ناشر «کاروان» شکل گرفته ، نگارنده خود لبخند رضایت بخش سر باندهای اخوانی ، مثل اسماعیل خان و ... را نیز در نظر داشته ، حتی به خاطر خوش خدمتی به آنان در متن بحث بی اساس اش از کاربرد مقولات سیاسی ، مثل دموکراسی ، سکو لاریسم - که در اساس بر محور همین مقولات می چرخد ، و چون خنجری به چشم آنان فرو می رود - نیز خود داری کرده و کوشیده به اصطلاح نبوغ بی همتایش را در ساده سازی مسایل پیچیده ی سیاسی و افاده مطلب به زبان عامیانه تبارز دهد، تا «قهرمانان» مفتخر به القاب نوین اش - هم راه با وارثان خورد و ریزه شان - را در بهت و تحسین کودکانه فرو برد . به هر رو ، بر میگردیم به بخشهایی از این مقاله جهادی پسند:

نویسنده از «باور های ایمانی آریایی ها» در چند هزار سال قبل سخن به میان آورده ، در پی آن به ستایش از « تمدن درخشان اسلام » پرداخته که « پا به دنیای آریایی ما نهاده باور های معنوی در تار و پود و رگ و خون ما عجین شده و اینکه مردم ما در مقابل تجاوز روسهای کمونیست و چاکران خلقی و پرچمی شان مردانه ایستادند و دو ملیون شهید و ... دادند همه و همه ناشی از باور های پا بر جای اسلامی ما بود » .

نویسنده - که شبکه ای درجه علمی (داکتر) را به نام اش بخیه زده - آیا نمی داند که « پابرجایی و مقاومت » در برابر تهاجم و تجاوز و حمله از سرشت انسان آزاده بر خاسته ، نه از دین و باور های ایمانی و تعبدی شان . تاریخ تکامل انسان شاهد است که انسانها ی اولیه که تفکرات و « باور های ایمانی» آنها هنوز شکل نگرفته بود، در برابر تهاجم و حملات دشمنان شان به دفاع بر می خاستند. نه تنها انسان ؛ بلکه هر جسم ارگانیکی (حیه) نیز در برابر حمله ، به خاطر حفظ بقایش واکنش سریع یا بطی نشان داده از زندگی جفت ، چوپه و بچه و لانه و آشیانه ی خود به دفاع بر میخیزد .

تیزس «دفاع از اسلام و باور های پا بر جای اسلامی» مردم افغانستان در برابر «کفر والحاد» شوروی از ساخته های ذهنیت سازان و توطئه گران سازمان «سیا» بود ، تا جنگ مقاومت مردم ما را بر ضد تجاوز شوروی از متن ملی - دموکراتیک آن تهی سازد - که ساخت - و رهبران جهادی پرورش یافته ی آن سازمان را بر گرده جنگ مقاومت ما سوار نمایند ، که با یک جهان تأثر و افسوس که چنین هم شد . جنگ مقاومت مردم ما به خاطر رف و طرد و بیرون راندن تجاوزگر ، به گونه ی خود انگیخته و در نبود رهبران واقعی مردم - که به طرق مختلف توسط «سیا» ، خادو ISI از بین برده شدند - برپا گردید ؛ نه «باور های پا بر جای اسلامی» .

در جنگهای مردم آزادی پرست ما علیه هجوم اسکندر (الکساندر) ؛ در جنگهای آموزنده و افتخار آفرین مردم ی برهمن و هندوی ما تحت رهبری مدیرانه ی کابل شاهان [رتیل ها] و توده های زرتشتی مذهب ما به قیادت سند باد ها ، آذرویه ها ، سیس ها و امثال شان علیه سرداره های شهوت پرست و غارتگر ، محیل و منفعت جو ، بسیار بی رحم و قاتل ملیون ها انسان ، یعنی اعراب بادیه نشین [که گور های شانرا در کشور های مفتوحه برای مردم " زیارتگاه" ساخته اند] ؛ در جنگهای آزادیبخش خلق های اروپا بر ضد سیطره ی امپراتور ی عثمانی (که ، مثلاً بیش از نیم ملیون ارمنی را به قتل رساند) ؛ در جنگهای پیروزمندانه ی مردم شجاع ویتنام علیه تجاوز استعمار فرانسه و امپریالیسم امریکا ؛ در جنگهای آزادیبخش توده های چین علیه جاپان و امپریالیسم امریکا ؛ در جنگهای سلطه بر انداز (به صورت عمده) اروپاییان بر ضد فاشیسم و نژاد پرستی نازی ها ؛ « باور های پا بر جای اسلامی » کجا بود ؟ در تمام جنگهای استیلا گرانه تاریخ و جنگهای استعماری کنونی فقط و فقط قانون حفظ بقاست که حکم میراند و اجازه نمی دهد ، داشته ها و ارزشهای مادی و معنوی انسانها - که باور های دینی جزء آن است - ذریعه دشمن به یغما برده شده، و یا لگدکوب گردد.

بیاپید موید ادعای فوق را در گزارش "دی سایت" آلمان در مورد «سند داخلی پنتاگون در باره گرداب عراق» مرور نمائیم :

سند پنتاگون را به صورت عمده تحلیل های مستقل از دولت امریکا پوشش میدهد این گزارش (سند) میگوید: « افزایش نیروی مقاومت ناشی از یک قانون طبیعی است : تجاوز مخالفت ایجاد میکند... رهبر یک هسته مقاومت عراقی ، در ماه دسامبر سال گذشته به خیر نگاران یکی از خبرگزاری های غربی گفت : " من همیشه برای دولت امریکا احترام قائل بودم اما شاهد بودم که چگونه سر بازان امریکایی به خانه های مردم یورش بردند ، هموطنان مرا تحقیر کردند و سر یک پیر مرد را زیر چکمه های خود به خاک سائیدند . آنجا بود که دریافتم آنها نه به عنوان آزادکننده ؛ بلکه به عنوان اشغالگر وارد عراق شده اند و هم راه دوستانم تصمیم گرفتم وارد جنگ شوم " » .

(«شهروند» شماره ۹۱۴ مورخ ۲۰ اگست)

پنتاگون در میان خودی ها در عین اینکه افزایش نیروی مقاومت را ناشی از قانون طبیعی میدانند ، برای مردم ما ؛ اما این تیزس گمراه کننده را بار دیگر - به خاطر توجیه تجاوزش به افغانستان - به خورد رسانه های وابسته ، مزدوران و اجنت هایش میدهد، تا آنان بار دیگر به نشخوار آن مشغول شوند . و علت نبود خیزشهای آنی بخاطر مقاومت مسلحانه ی مردم افغانستان (شمارش عوامل نمودموقتی این خیزش ها باشد به مجال دیگر) در برابر تجاوز امپریالیسم امریکا را ناشی از باور های ایمانی مردم امریکا به خدای یگانه وانمود سازند . و به مردم نهایت خسته و کوبیده شده ی افغانستان حالی نمایند که : « کفر و الحادی در کار قدم رنجه فرمودن ارتش صلح دوست امریکا به کشور آنها نیست ، که دین و مذهب شانرا مانند شوروری ها به خطر مواجه بسازند » ؛ همچنان بگویند و بنویسند که : « ببینید ! وقتی امریکا افغانستان را به خاطر دو باره به قدرت رساندن مجاهدین سر به کف ما بمباران میکرد ، سفیر صاحب امریکا در پاکستان به عنوان همبستگی با مردم بیچاره ما در ماه مبارک رمضان روزه میگرفت . اینها یکتا پرستان عیسوی مذهب اند که خداوند مهربان آنها را غرض رهایی ما از مصیبت طالبان وحشی و آوردن امنیت ، دموکراسی اسلامی ، انتخابات آزاد، رفاه و آسایش و باز سازی به خاک ما فرستاده است » .

آنگاهی که رقیب نظامی امریکا یعنی امپریالیسم شوروی سابق به افغانستان تجاوز کرد ، مساله ی « الحاد » و « کفر » و « پایمال کردن دین مردم » ما توسط روسیه « کمونیست » از هنجره جارچیان استخدام شده و اجنت های آموزش دیده ی امپریالیسم امریکا و شرکای منطقه ای اش جار زده شد . حال که سازنده ی این تیزس ، خود منحیث تجاوزگر به خاک ما پا نهاده و مردم [عمدتاً ملیت پشتون] را قتل عام مینماید ، « صاحب دین » و « یکتاپرست » خوانده میشود . به قدرت رساندن جنایتکاران جهادی باند شمال ، کشتار های دسته جمعی و صد ها جنایت رنگارنگ اش را « بیرون راندن طالب و القاعده » ، « صلح و رفاه » و « باز سازی » جا میزنند . و تکرار مسخره ی یک تیزس مسخره را در امتداد دو دهه به نمایش میگذارند . بیابید به موقف یک تن از همگان آقای کهگدای [آقای رهین] در رابطه با تحکیم پایه های دین در ساختار های دولتی افغانستان توجه کنیم :

وزیر اطلاعات و کلتور دولت دست نشاندۀ امپریالیسم جنایتکار امریکا از مدتها قبل مخالفت اش را به اعمال هرگونه سانسور و نظارت بر رسانه دولتی افغانستان به کرات ابراز میداشت ؛ مگر بعد از زد و بند های کُرزی با سران باندهای مسلح جهادی در مورد جور آمد در انتخابات به نفع کُرزی - و بسا عوامل دیگر که پایه های قدرت امپریالیستی را در افغانستان استوار نگهدارد - از « تشکیل کمیسیون نظارتی شورای علمای مذهبی بر رسانه های دولتی » استقبال نمود ، حتی از آن کمیسیون تقاضا کرد تا وزارت وی را در تهیه و تدارک برنامه های مذهبی - من جمله برای رادیو و تلویزیون - دولتی یاری رساند . این موضع دو گانه ی وزیر خریدۀ شده [قصه چرایی حبس وزیر صاحب توسط " ساواک " و چگونگی رهائی موصوف از زندان تهران در سال هایی که در ایران محصل بودند - باشد به وقت دیگر] ، در اصل بازتابی است از گشت و برگشت سیاست استعماری امپریالیسم امریکا در قبال تسلط دین و مذهب بر ساختار های دولتی . اساسا کشورهای امپریالیستی - زیر هر پوشش ایدئولوژیک که باشند - با دین و مذهب کشور های اشغال شده در نمی افتند . حتی بر وفق مرامهای استعماری و تحکیم سلطه ی دایمی شان بر آنکشورها، دین و مذهب آنها را رنگ و جلای تازه تری بخشیده توسط عمال دینی - مذهبی شان خرافات را باز سازی مینمایند . شئون اسلامی ؛ اعمار مساجد ؛ چاپ قران ؛ [خادی ساختن ملا ها و فرستادن شماری از آنان به شوروی غرض اعزام بعدی آنان به کشور های غربی در نقش پناهنده [تمویل نهاد های مذهبی و ... توسط دولت دست نشاندۀ امپریالیسم روس را همگان به خاطر دارند .

آقای کهگدای در یکی از نوشتار هایش - مندرجه « کاروان » - از همزیستی مسالمت آمیز و باهمی ادیان یکتا پرست ، به خصوص دین مسیحی سخن به میان آورده ، حتی مسیحیت را مورد تقد و نوازش قرار داده است . به صورت حتم این تفاهم در یکتا پرستی به سببی تبیین یافته ، تا پایه ای به اصطلاح تیوریک تیزس تذکار یافته ی فوق الذکر راغنا ی بیشتر بخشیده ، ذهنیت خواننده گان دلواپس را آماده پذیرش این امر بسازد که به خاطر دین اسلام از ناحیه تشریف آوری قوای یکتاپرست امریکا تشویشی به دل راه ندهند .

به جملات زیر از نویسنده ای که هیچگاه بدون مجیر و حامی در کوره راه های دشوار زندگی سیاسی گام بر داشته نمی تواند ، توجه کنیم :

« جهاد مردم آریانا یا افغانستان یک جهاد مقدس اسلامی بود مجاهدین ما پاکبازان راه خدا بودند و بی هیچ پاداشی و مزدی جانهای شیرین شانرا در راه خدا فدا کردند ... »
(سرمقاله «کاروان» شماره ۹۸ - میزان ۱۳۸۲ - ۲۰۰۳)

هدف از جملات فوق فقط زرق این ذهنیت زهر آگین به خواننده است که : « قهرمانان مجاهد ما ، اسماعیل خان ، فهیم ، دوستم ، قانونی ، مسعود (قبل از ترور ...) به عوض جهاد علیه ارتش امریکا ، با قوای رهایی بخش آنکشور همکاری می نمایند ، زیرا که این رهبران خردمند جهادی به این واقعیت پی برده اند که دین اسلام از جانب مهمانان مسیحی مذهب امریکایی مورد تهدید نبوده ؛ بلکه برعکس، امریکایی ها زمینه تحکیم و گسترش اسلام را با رویکار آوردن دو باره ی آنان به قدرت ، کاملاً مساعد ساخته است . و معاضدت و همگامی در این راستا منطقی و برای همگان منفعت آور می باشد.»

نویسنده خواست جدایی دین از دولت را کار « خلقی ، پرچمی ، شعله یی ، افغان ملتی ، مرتد ها و گمراهان» دانسته اضافه می نماید :

« اگر دین از دولت جدا شود بازار فحشاء، فساد، رشوه، کلاه برداری، دزدی، غارت، بی بند و باری، قمار، میگساری و صدها انحراف های اخلاقی دامنگیر ملت خواهد شد » («کاروان» شماره ۹۸)
قبل از بررسی حکم «فلسوفانه» ی کهگدای در زمینه جدایی دین از دولت به طور فشرده به سکولاریسم می پردازیم :

سکولاریسم یعنی چه ؟

آن میتود ها و شگرد هایی که بتواند در آغاز پروسه ساختار قدرت و یا در تکامل بعدی آن به مثابه دولتی در حال ارایه خدمات اجتماعی در یک جامعه ، دین را با تمام رگه های پیدا و پنهانش از تار و پود این ساختار بیرون کرده ، و آنرا (محترمانه) به امر کاملاً خصوصی افراد مبدل نماید . و همینطور ادیان و مذاهبی را که در درون مرز های یک کشور واحد در تقابل خونین قرار گرفته و موجب بحران ها و کشتار هایی در گذشته شده باشند و یا در آتیه وقوع آنرا به انتظار بنشینند ، تا سطح زیست باهمی و عدم تقابل آن ادیان و مذاهب ارتقا داده ، گریبان توده هایی صلحجو، وحدت طلب و دارای عقاید مختلفه ی مذهبی را از چنگ پیشوایان بنیادگرا و تیو کرات های مستبد، منفعت پرست ، ضد علم و تمدن که در دولت نقش مستقیم داشته ؛ همچنان کنیسه و کلیسا ، مسجد و منبر و مدرسه - که توسط اسقف و کشیش ، آخوند و ملا ، مولوی و آیت الله ، روشنفکران مسلمان نما و خرید شده ، ژورنالیسم وابسته یا اجنت که بر دولت نفوذ داشته باشند ؛ رها سازد . و هیچگاهی اجازه ندهد که ادیان و مذاهب، حتی لحظه ای در دولت یعنی در بخشهای قضایی ، حقوقی ، تعلیمی و تربیتی ، فرهنگی و اجتماعی و ارگانهای امنیتی و نظامی (بلا استثنا) در کلیه شعبات دولتی ؛ مداخله نماید . و به مسوولین و موظفین امور اجتماعی جامعه نیز اجازه ندهد که تحت هیچ عنوان و بهانه ای از موقعیت دولتی و صلاحیت اداری برای تبلیغ و تحمیل عقاید خصوصی خود بر دیگران استفاده کنند.

با همین تعریف فشرده از سکولاریسم اضافه مینمایم که در ماهیت امر این سکولاریسم است که پاسدار واقعی و راستین حق تساوی کامل ادیان و مذاهب در یک جامعه بوده ، با بر داشتن موانع سد کننده ی مسیر تکامل و ترقی جامعه ، حواجی و نیاز ها، حقوق و آزادی های اجتماعی و فردی ، به خصوص حقوق و آزادی زنان - این نصف سازنده ی جامعه ی انسانی - را تضمین مینماید . به طور حتم زمانی به این هدف نایل میگردد که با بخش دیگرش یعنی دموکراسی پیوند ارگانیک بر قرار نموده ، هم صدا ، همگام و همدست شود ، زیرا که آنها مفاهیمی که در ماهیت نقض کننده ی دیگر ی باشند ، نیستند ؛ بلکه مکمل و ممد یکدیگر بوده ، هر یک در نبود دیگری به فاشیسم و استبداد فاشیستی ، رسیسم و فجایع نژاد ستیزی ، تیوکراسی و درجاذگی تمدن بشری و دیکتاتوری استحاله نموده تخریبات ، صدمات و خساراتی جبران ناپذیر بر پیکر جامعه و جوامع پیرامونی وارد مینماید . به مثل : در " قانون اساسی افغانستان " (دراصل تدوین و «تحمیل» شده توسط دست پروردگان امپریالیسم امریکا) که فاقد روحیه و ضابطه های سکولاریستی میباشد، و به نابرابری های اسلامی در قالب قانون اساسی مهر قانونی کوبیده، ریاکارانه و عوامفریبانه اعلام میدارد که رعایت هیچیک از حقوق بشری نمیتواند ناقض اصول و قوانین اسلام باشد (نقل به مفهوم). دولت کرزی در هر زمانی که منافع اش ایجاب نماید ، نهادها ، اجتماعات ، احزاب ، سازمانها و افراد آزاده ، منتقد و متعرض به عملکرد های ضد ملی و ضد دموکراتیک این دولت دست نشانده را به اتهام رایج «کفر گویی» ، « الحاد » ، « کمونیست » ، « ضد اسلام » و امثال آنها میکشد ، یا زندانی نموده مورد اهانت ، آزار و شکنجه های روحی و جسمی قرار میدهد . به نوشته صاحب نظری: « **استوار نبودن دموکراسی بر ستون مرکزی آن (سکولاریسم) برای دولت ها همیشه راه نقض دموکراسی را با سلاح دین و مذهب باز نگهمیدارد** » ، تا مخالفین و منتقدان را با این سلاح ذبح نموده از سر راهشان بردارند («پیام زن» شماره ۵۹).

آقای کهگدای نیز با افسان مستعمل و شکسته اش به «جلایش» و «درخشش» این سلاح زنگار گرفته اشتغال داشته، مغرورانه یک سلسله ارزشهای فرهنگی و اخلاقی جامعه ی جهانی را بی اهمیت و بی اعتبار شمرده، علما، دانشمندان، متفکرین، نخبگان سیاست، پیشوایان انقلابات جهانی، نویسندگان آزاده و ژورنالیست های روشنفکر و متعهد و ضد تیوکراسی جهان را به باد دشنام گرفته مورد اهانت قرار میدهد (علت آنرا در زیر عنوان بعدی مورد بررسی قرار خواهم داد).

در مورد جدایی دین از دولت و «فساد ناشی از آن» علاوه بر ژورنالیسم توظیف شده و مزدور، روشنفکران مذهبی وابسته و عناصر خادی قلم بدست، نیز جامعه بدون دخالت دین را جامعه ی «وحشت و دهشت» و «فاجعه آفرین» توصیف نموده مردم را از عواقب «تباه کن» آن هوشدار داده، خطر از میان رفتن دین و مذهب را به مردم تلقین مینمایند و سکولاریسم را با شدت «الحادی» و «ضد دین» وانمود میسازند.

سکولاریسم (درماهیت) نمیتواند ضد دین باشد. رسالت ندارد تا جامعه را به نیندیشیدن نقادانه ی مذهب و تبعیت متعبدانه از احکام دین - البته در حوزه خصوصی افراد - مورد سرزنش قرار دهد. سکولاریسم، اگر تبلیغ الحاد و برچیدن دین می بود، جمهوری ترکیه، که حاصل انقلاب ۱۹۲۲ به رهبری مصطفی کمال اتاتورک بود، در درازنای اضافه از ۸۰ سال ضدیتش را به خاطر برچیدن دین و مذهب نشان میداد. اتاتورک با آنکه میگفت: « علم معتبر ترین رهنمود در زندگی است » و باور داشت که تمدن معاصر اروپا بر مفاهیم، نهاد ها و ارزشهای سکولاریستی، تعقل و خرد گرایی، علوم و تکنالوژی مبتنی است، او هیچگاه از میان برداشتن دین را هدف نگرفت؛ بلکه علیه منبع خرافات و آنانی که مانع تفکر و خرد اندیشی توده ها می شدند، به مبارزه پرداخت. حال به قسمتی از نطق تاریخی و معروف وی که در همین رابطه - در اکتوبر ۱۹۲۷ - ایراد نمود توجه کنیم:

« آیا به توده های انسانی که به دنبال شیخ ها، سید ها، مرید ها، درویش ها، فالبین ها، و نسخه نویسان و تعویذگران روانند و زندگی و سرنوشت خود را به دست آنان سپرده اند، میشود به چشم انسان متمدن نگاه کرد. آیا به این انسان ها و نهاد ها که صد ها سال ماهیت ملت را در معنی نادرست آن نشان داده اند می شود اجازه داد که به زندگی خود در جمهوری ترکیه ادامه دهند؟ »

(ترکیه تحت رهبری اتاتورک به یک جنگ رهائی بخش ملی ۱۹۱۸ - ۲۳ علیه استعمار...)

بلی خواننده کاوشگر، مصطفی کمال اتاتورک با آنانی که دین و مذهب را ملعبه و وسیله ی امرار زندگی طفیلی خود ساخته (و به صورت اغلب در خدمت استعمار و امپریالیسم قرار داشتند و ذهنیت جامعه را چون موم در میان انگلستان ناپاکشان به بازی گرفته بودند، بی امان به مبارزه پرداخت، نه علیه دین و مذهب ملت ترک و سایر ملیت های تابعه.

تاریخ تکامل سکولاریسم در کشور های اروپای سکولاریستی در اید به حافظه ندارد که کشوری در آن قاره از مسیحیت به اتم بیسم و الحاد استحال نموده باشد. و؛ اما دیده شده که اعمال ضد علم و تمدن، ضد زن و ده ها نوع جنایت و خیانت و وطن فروشی و تعرض به ناموس مردم از جانب بنیاد گرایان، همچنان فعالیت های شبکه های جاسوسی غرب در افغانستان (به طور بی سابقه در ۲۵ سال اخیر) شماری از مردم را به ترک اسلام و پذیرش عیسویت وادار ساخت) .

جناب کهگدای (که بدون منشی و سرمنشی، خود فرمان هایش، مثل تعیین والیان؛ وزیران؛ صدراعظمان؛ رو سالی پوهنتون ها؛ قالب بندی و پیکره سازی قانون اساسی؛ ترکیب لویه جرگه؛ ساختار دولت؛ توظیف و تقسیم وظایف کشور های «کمک دهنده» به ساحات بازسازی در مناطق مختلفه ی کشور و اعطای مدال هاو نشان ها و القاب نوین به «قهرمانان» مجاهدش و امثال اینها را انشا و بعد از توشیح، غرض اجرا ات لازمه به دست «کاروان» می سپارد و بعد از اصدار فرمان مانند پادشاهی تازه به تخت عز و جاه جلوس فرموده، به لذت مطبوع دست می یابد (در اخیر از طریق اشراق و سماع چگونگی نظام آینده ی جهان را کشف نموده، بعد از جمع بندی اجزای تفکرات داهیان اش، آنرا تیوریزه کرده، غرض اجرا به دست نشریه «کاروان» سپرده است. که این قلم اصل تیزس «تیوریسین روزگار» را در ذیل نقل نموده، ارزیابی و نقد آنرا به خوانندگان وا گذارمی نماید:

« افغانستان که بخشی از یک جامعه بزرگ بشری است و باید بسوی جهانی شدن یعنی یک قانون اساسی جهانی که در آن فرمان الهی (قران) حکومت نماید و سیاه پاسدار صلح جهانی و یک یول (واحد) جهانی و یک نظام مردم سالار جهانی پیش برود »
(شماره ۱۰۲ مورخه ۲۰۰۴ «کاروان» تکیه از-روشنایی)

ژورناليسم غير وابسته و آزاد - خرد گرا ، نقاد ، پرسشگر ، ژرف کاو ، جامعه نگر - با شگرد سنجشگرانه هر رخداد و پديده تاريخي ، سياسي ، اجتماعي ، اقتصادي ، فرهنگي و ... را با ذره بين خرد مستقل و پويا ، و رها از پيشداوري هاي گمراه کننده و فتنه بر انگيز مينگرد ؛ زيرا که از خرد و انديشيدن همه جانبه در شگافتن ريشه ي هر واقعه - چه در ساحه طبيعت بي انتها ، چه در گستره ي جامعه ي جنبنده ، و يا در فراخاني تفکرات انسان جوينده - روشنايي مي گيرد . در هيچ شرايطي درآستان « خرد تابع » ، تعبد و تعصب و خرافه هاي دلنشين و معتاد کننده رياء ، سر تعظيم فرود نمي آرد ؛ بل با اين مقولات خرد ستيز به مبارزه برخاسته ، دين را از ساختار هاي قدرت بيرون آورده ، در عوض سکولاريسم را - که در نبودش دموکراسي بي محتوا ست - براي برپايي يک دولت واقعا مردمی ترويج و تبليغ ميکند. ژورناليسم کهگدای ؛ اما عاری از اوصاف در خور ژورناليسم مردمی ، آزاد اندیش ، و غير وابسته بوده ، با نگرش خردگرایانه ي نامه نگاری به شدت در تضاد می باشد . در عوض خرافه را با مبالغه آرایش نموده ، ترويج می کند. به بهانه هاي مختلفه به تبجيل شخصيت خود و اعضا فاميل اش نیز می پردازد. اينک به بخشي از مضموني که در مورد کرامات و کمالات « مرحوم احسان الله کهگدای پسر سر منشی ظاهر شاه و مامور بلند پایه ي وزارت امور خارجه افغانستان ، که درج صفحه دوم ستون چهارم شماره ۹۵ مورخه مارچ ۲۰۰۳ «کاروان» ميباشد ، توجه خواننده را جلب مينمايم :

« چونکه با کمال متانت و صداقت (مرحوم احسان الله کهگدای) در خدمت مسجد بود حتی شخصا مسجد (مسجد شريف قبا در شهر الاميدا) را جاروب مينمود و در نظافت و نگهداری مسجد سعی بليغ بخرچ میداد. در ادامه اين راه مقام روحانی وی بجایی رسيد که شبی حضرت رسول اکرم (ص) را در خواب دید که به عنوان رضایت از خدماتش با دست مبارک خویش وی را در جاروب کردن مسجد همراهی می کردند. چون از خواب بيدار گرديد با تعجب مشاهده نمود که تا همان قسمتی که آن مبارک (ص) وی را همراهی کرده بود جاروب شده بود ... از خصوصيات بارز آن مرحومی دیدن خوابها و رویاهای نیک بود چنانچه اکثرا در خوابها ملانک و پیامبران و بزرگان دين را می دید که با او صحبت نموده و او را مشورت میداند ... موصوف... با دم و دعا گویی اکثر درد ها و زخم ها را التیام می بخشيد و در اين امر مشهور عام و خاص بود . »

۱۰- ژورناليسم وابسته ؛ تخریب رژیم ها و افراد :

به خاطر بيان روشنتر از وابستگي ژورناليسم ، بخشهای از ترجمه فشرده ي چند مقاله از چند نویسنده که توسط «رستم پور زال» ترجمه شده و زیر عنوان که مترجم خود برای آن مقالات برگزیده («نشر و بيان به مدافع غير وابسته نیاز دارد») و درج «شهروند شماره ۸۸۰ مورخ ۱۶ اپریل ۲۰۰۴ گردیده که مترجم نوشته ي «اسیتون ارالا نگر» که تحت عنوان «وابستگي روزنامه نگاران مستقل» که در نیویارک تایمز ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۰ چاپ شده را فشرده ساخته ، اینک قسمت های آنرا در ذیل می آورم:

« یک سال و نیم پس از بمباران ۷۸ روزه صربستان توسط پیمان ناتو (که جناب «کهگدای» بنا بر خط حرکی داده شده ي تبلیغاتی ، « بقا » ي افغانستان را مشروط به عضویت در آن پیمان می کند) رقیب اصلی پرزیدنت میلوسویچ ، امریکا و متحدین امریکایی آن هستند، نه اپوزیسیون داخلی .

احزاب ، مطبوعات و رادیو های مخالف او از نا تو ده ها میلیون دلار گرفته اند تا در انتخابات این هفته شر او را بکنند ، منجمله تأثیر تلویزیون دولتی خنثی شود. قبل از بمباران امریکا سالانه تا ده میلیون دلار به اپوزیسیون کمک میکرد . در سال جاری این بودجه به ۲۵ میلیون دلار رسيد ...، واشنگتن به ژورناليست های «مستقل» اطمینان داده که : " نگران نباشند چقدر خرج میکنند ، مبالغ کلانی در راه است "

(با مطالعه ي این مطلب خواننده به یاد پولهای هنگفتی می افتد که سازمان «سیا» به اعضای باند «قهرمان مسعود» روسی اش (شورای نظار) پرداخت ، تا در پيشا پيش تانکهای ارتش متجاوز امپریاليسم جهانخوار امریکا به رد یابی طالبان و القاعده - این ساخته های «سیا» - و مخالفین تجاوز آنکشور به افغانستان مشغول باشند) . روز ۲۹ سال جاری رابرت جلیارد ، رابطه ویژه امریکا در امور یوگوسلاوی و ... همچنین در زمینه ژورناليستهای مستعد صربستان که جهت تعلیمات حرفه ای به امریکا وارد شده اند توضیحاتی داد. و کورت ویمر در برابر کمیته روابط خارجی سنای امریکا در ۲۶ فبروری ۲۰۰۴ جملات زیر را بیان داشت :

" به وجود آمدن رساله های آزاد (بخوان خريده شده از جانب «سیا») ومصون در کشور های در حال توسعه حائز بالا ترین اهمیت برای منافع ایالات متحده است " ، " در کار خود شاهد هستیم که رسانه های مستقل در فشار آوردن به دولت های آنکشور ها و ایجاد بستر مناسب برای سرمایه گذاری خارجی ارزش کم نظیری دارند " ، "

... مثلا رسانه های مستقل (بخوان اجیر «سیا») صربستان با کمک USAID (که بخشی از وزارت خارجه امریکا است - مترجم) مردم را علیه میلو سوویچ بسیج کردند

(ژورنالیسم زرد که گدای نیز در کار «بسیج» اقوام و عشایر کشور علیه ملیت برادر پشتون - که مورد خشم امپریالیسم روس، به ویژه امپریالیسم امریکا قرار دارند - ؛ تغییر هرچه زودتر نام افغانستان ؛ عضویت اش در ناتو و... ؛ بیشرمانه عرق می ریزد) ، " درخصوص شکافتن اسرار دولت ها هم عوض کردن وجدان قضات و مسوولان بیش از تغییر دادن قوانین موثر است . اینهم از عهده برنامه های رادیویی و تبلیغاتی که امریکا راسا تولید میکند ، ساخته نیست و به رسانه های محلی نیاز دارد »

(و در کشور های آسیایی ، مثل افغانستان اشغالی که میلیونها باشند ی آن در خارج از مرز های کشور خود به سر میبرند با همین حربه یعنی اجیر نمودن رسانه های خود فروش بیرون از سرحد و یا مهاجر هم میشود در وجدان «قضات» ، «مسوولان» و کارمندان اثر گذاشت)

نشریه اکسترا (مربوط سازمان انصاف و...) شماره سپتامبر و اکتوبر ۲۰۰۰ خویش مطلب زیر را درج نموده است :

« داد گاه بین المللی برای یوگوسلاوی (ICTY) در روز دوم ماه جون ۲۰۰۰ اعلام کرد پس از ۱۱ ماه بررسی دلیل نمی بیند در مورد بمباران صربستان توسط ناتو در سال ۱۹۹۹ پرونده (دوسیه) تشکیل بدهد درست پنج روز بعد از آن تاریخ سازمان عفو بین المللی ناتو را به نقض جدی قوانین جنگ متهم کرد و گفت که بمباران رادیو تلویزیون صربستان RTS در تعریف حقوقی جنایات جنگی میگذرد در این بمباران ۱۶ نفر زخمی و ۱۶ نفر ژورنالیست یوگوسلاوی کشته شدند . تحقیقات حقوق دانان کانادایی کریستوفر بلاک نشان داد که امریکا بر خلاف اساس نامه دادگاه ICTY که قبول کمک مالی جز از طریق سازمان ملل را ممنوع کرده ، ظرف یکسال هفتصد هزار دلار نقد و دو میلیون و سه صد هزار دلار تجهیزات به دادگاه بین المللی رسانده (بخوان رشوه داده تا جنایات ناتو را در یوگوسلاوی محکوم نکند) رسانه های امریکایی مثل CNN انکار نمی کند که چندروز پیش از بمباران RTS ، کارکنان خود را از آنجا دور کرد ؛ اما نه خواست برای نجات جان همکاران صرب خود خبر را پخش کند ، حتی بعد از کشته شدن ۱۶ نفر (ژورنالیست) ، کمیته مراقبت از روز نامه نگاران در نیویارک کشتار ۱۶ همکار خود به دست ناتو را در لست سالانه ژورنالیستهای قربانی خشونت در دنیا جا نداد . »

و حال مثالهای چند از نوشته ی «سارا ارمنی» :

« عملی کردن شعار و ادعای " آزادی فرهنگی " برای سازمان "سیا" ارزان تمام نشد . در طول هفده سال آغاز فعالیت آن ، حدود دو میلیون دلار خرچ این ادعای تبلیغاتی گردید . "رادیوی آزادی اروپا" نیز به بودجه ای در آن حد نیاز داشت . برای چاپ و نشر مجلات ادبی - فرهنگی ، در خط سیاست خارجی امریکا ، هم به بودجه ای کلان احتیاج بود . سازمان "سیا" تنها در کشور های اروپایی آن زمان ، اداره و نشر حد اقل بیست مجله ادبی و فرهنگی را به عهده داشت ، از جمله چاپ و نشر مجله ادبی "تفسیر" و "دیدار" ۱۹۹۰-۱۹۵۴ در انگلیس مجله "ماه" در آلمان غربی ، مجله "جلسه" ، در اتریش ، مجله " جستار " و مجله تاریخی - دانشگاهی به نام "تاریخ" ، مجله " پیش شرط های نظم جهانی" ، مجله "طراح" و چندین مجله دیگر . »

« بعد از پایان جنگ سرد در ۱۹۹۰ "سیا" ، قسمتی از آرشیف اسناد خود را بروی خیر نگاران و محققین باز نمود و اطلاعات دست چندم یا اطلاعات سوخته ای را در اختیار آنان گذاشت (همان کاری را که سازمان امنیت شوروی KGB بعد از فروپاشی نظام اتحادشوروی انجام داد) همزمان عده ای از باز نشستگان "سیا" شاغل در بخشهای مبارزات فرهنگی شروع به نوشتن خاطرات خود نموده یا با خبرنگاران رسانه های خبری از جمله BBC به مصاحبه پرداختند ... »

« در واقع ، بخشی از سازمان "سیا" در لباس وزارت فرهنگ امریکا در سال ۱۹۴۷ برای دستکاری و انحراف فرهنگ کشور های دیگر ، در پنج قاره جهان آغاز به کار نمود . عملی کردن منافع و علایق خارجی دولت امریکا در سطح جهانی هدف این سازمان بود . طبق بعضی از اسناد بیرون آمده آنها حد اقل در ۳۵ کشور فعال بودند ، حدود ۱۷۰ بنیاد فرهنگی و یا بنیاد «خیریه» در کشور های گوناگون را حمایت مالی میکردند ، رادیوی بنام "صدای آزادی اروپا" (RFE) با کمک ۲۹ فرستنده رادیویی و به ۱۷۰ زبان مختلف اخبار جعلی و یا واقعی پخش مینمودند . از دیگر فعالیت های سازمان "سیا" ، بعد از سالها تلاش مستمر ، نفوذ در انجمن قلم نویسندگان جهانی پن (PEN) بود . کمک مالی به چاپ و نشر آثار بعضی از نویسندگان غیر چپ یا طرفدار امریکا ، معرفی و نقد آثار آنها در مجلات خودی و غیره ، راه اندازی نمایشگاه های آثار هنری ، برگزاری فستیوالهای موسیقی مدرن غیر انتقادی و غیره از دیگر فعالیت های آن سازمان بود . انبار اسلحه و مهمات سازمان "سیا" شامل اسلحه های فرهنگی نیز بود . روزنامه ، مجله ، کتاب ، کنفرانس ، سمینار ، نمایشگاه ،

کنسرت ، اهدای جایزه و غیره... سازماندهی مخفی "سیا" برنامه هایی برای گروه ها و انجمن های جوانان ، سندیکاها کارگری ، عضو گیری در دانشگاه ها ، راه انداختن سازمان های انتشاراتی و موسسات خصوصی نیز میشد .»

« سازمان "سیا" از میان گروه های شغلی مانند: نمایندگان مجلس ، استادان دانشگاه ، رهبران دانشجویی ، دیپلماتها ، قضات ، وکلا و سایر تحصیلکرده های اکادمیک که در کارخانه های فکر سازی مشغول هستند ، نیز عضو گیری مینمود . سیا سخنرانی های علمی - اجتماعی راه می انداخت ، در چاپ و نشر آثار روشنفکران غربی که ضد امریکایی نبودند سرمایه گذاری مینمود ، نمایشگاه هنر افتتاح میکرد ، صاحب یک آژانس خبرگزاری مهم بود که در هنگام مناسب اخبار جعلی پخش میکرد...»

« از جمله افرادی که آگاهانه یا ناخود آگاه مورد سوء استفاده قرار گرفته یا در خط تبلیغاتی فرهنگی "سیا" افتادند : میتوان از سوسیالیستهای سر خورده و بریده سابق نام برد . اینیاتسیو سیلونه نویسنده کتاب معروف " نان و شراب" ، جورج اورول نویسنده کتاب "مزرعه حیوانات" طبق ادعای همکاران سابق "سیا" ، از اینگونه اشخاص هستند . معتاد نمودن عده ای دیگر از روشنفکران که ضعف اراده داشتند و یا مستعبد بودند ، نیز در دستور کار "سیا" قرار داشت . الکی کردن ژان پل سارتر ، سیمون دوبورا و جورج اورول از آنجمله است . بعضی از آثار غیر انتقادی برتراندراسل و بورخس با بودجه و تبلیغات مناسب "سیا" چاپ و منتشر شدند. تفسیر ، نقد ادبی ولادیمیر ناباکوف در باره پوشکین شاعر انقلابی روس ، با آب و تاب فروان در مجلات وابسته به "سیا" تبلیغ و ترویج میگردد. بعضی از آثار حرمان هسه ، باسترناک ، ارنست همینگوی ، سولژنیتسین ، کافکا و اندره ژید ، از جمله دریافت کنندگان یا نامزدان جایزه نوبل ادبیات در حوزه فعالیت فرهنگی سازمان "سیا" در سطح جهانی تبلیغ می شدند ، همزمان نویسندگان یا هنرمندان مخالف مانند برشت ، گورکی ، نرودا ، گویا ، پیکاسو و ناظم حکمت [و در گذشته جک لندن نویسنده معروف ، انشتین ریاضیدان بزرگ جهان و...] مورد حمله قرار گرفته و یا سعی در گننام کردن آنها میشد .»

(«دستکاری در فرهنگ جهانی» سارا ارمنی «شهروند» شماره ۶۹۷ مورخ ۲۰ جولای ۲۰۰۲) .

این قلم ، اضافه می نماید که ناشرین روزنامه ها ، هفته نامه ها ، ماهنامه ها ، مجله ها و سایر رسانه ، وابسته و یا اجنت ، همزمان با فعالیت های سیاسی ، استخباراتی (اطلاعاتی) و فرهنگی ، همکاران قلمی خود را که دارای عقاید سیاسی مختلف بوده و علیه دولت های وابسته و یا دست نشانده ارتجاع و امپریالیزم ، اعم از امپریالیزم متجاوز به خاک شان می نویسند، با شیوه های گونه گون ، من جمله افشای نام مستعار و آدرس آنان به همدیگرشان و به سایر نشرات رقیب ؛ هکذا ابراز همسویی کذایی نظرات با آنان ؛ بیان حرمت و ارادت ؛ تعریف و تمجید ریاکارانه و تایید - شفاهی - مواضع سیاسی همکاران قلمی در صحبت های کاملاً خصوصی و با هر یک به طور جداگانه ، و به ادامه آن ثبت آواز شان ... ؛ نویسندگان را در تقابل قرار داده ، مضامین و نوشتار های آنها را از بستر اصلی - مبارزه علیه امپریالیسم ، استعمار و دولت ها دست نشانده و ارتجاع - انحراف داده ، شیره ی مغز آنها را در نقد و انتقاد از همدیگر ، می مکند .

۱۱ - جلوه نمایی به خاطر کتمان هویت و وابستگی های بعدی:

KGB شوروی سابق یا FSB روسیه کنونی هم بنا بر مقتضیات منافع امپریالیسم روس در اساس مانند سازمان «سیا» در حوزه های نفوذش یا خارج از آن عمل می نماید. مخالفین را به اشکال مختلف - از تطمیع تا تهدید و ترور شخصیت فرهنگی یا فزیک و یا گماردن به مقام های بلند دولتی و... - از بستر تبلیغات علیه آن کشور بر می دارد و عوامل پیدا و پنهانش را با طرق متنوع هویت ادبی - فرهنگی داده از سطح پایین یک فرد عادی و حتی گمنام تا اوج شهرت و محبوبیت یک «دانشمند» و «فیلسوف» (مثل احسان طبری در ایران) ، «محقق» ، «پژوهشگر تاریخ و فرهنگ و...» ، «شاعر» حتی «شاعر ملی» ، «ژورنالیست» و... بالا کشیده ، زمانی هم واژگان علمی و مذهبی - مثل داکتر و الحاج - را پیشوند نام شان مینماید. به آنان آزادی عمل هم داده میشود ، تا بر وفق شرایط و حالات بتوانند با راه انداختن اخبار و مجله ، ولودر کوتاه مدت ، [به شهرت برسند] و با تعریف و توصیف از اجیران تفنگ به دست رژیم های مورد نظر روسیه خودشانرا در معرض دید و جذب آن رژیمها و سازمانهای اطلاعاتی ، مثل سازمان «سیا» ؛ «واواک» (ادامه «ساواک» در ایران) ؛ ISI ؛ MI6 (دستگاه استخبارات انگلیس) و دستگاههای استخباراتی اسرائیل (" موساد ") ؛ عرب سعودی و امثال آنها قرار دهند.

آقای «کهگدای» در صفحه ۸ «کاروان» شماره ۸۹ مورخه اول دسامبر ۲۰۰۱ « اعلامیه » شماره نهم «بنیاد» اش را منتشر نموده و به این طریق خواسته توجه جمهوری اسلامی را به خود معطوف دارد:

«... در مجمع عمومی سازمان ملل متحد . بهترین فرصتی بود که می بایست استاد ربانی صدای ملت مظلوم ما را برای آزادی و آبادی افغانستان به گوش جهانیان میرسانید و به جنرال پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان اجازه داده نمی شد که از چگونگی نظام سیاسی در افغانستان حرفی بر زبان بیاورد . خانه محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران آباد که در مجمع عمومی سازمان ملل از حق ملت مظلوم افغانستان بدون مداخله خارجی ، برای تعیین سر نوشتش دفاع کرد .» (تکیه از - روشنایی)

« اعلامیه » نویسی بی تردید می فهمد که جمهوری جنایتکار اسلامی ایران بدترین دشمن تمدن و فرهنگ و قاتل نهایت وحشی دهها هزار زندانی و هزاران تن متعلم و محصل ایرانی بوده و مداخله بسیار خونبارش در افغانستان - در دو دهه ی اخیر و هم اکنون - کمتر از مداخله پاکستان در کشور اشغال شده ی ما نبوده است . با آن هم بدون شرم و بی باکانه بر وفق خط حرکی داده شده از جانب خاد [خاد دولت دست نشانده شوروی بخش خارجی سازمان امنیت روسیه KGB (F.S.B.) بوده و اسنادی در زمینه نزدیکی تنگاتنگی سازمان اخیرالذکر با " واواک " جمهوری اسلامی ایران از سالها پیش وجود داشته ، کارمشاورین KGB در زندان های ایران پاره ای از این همکاری را تشکیل داده است] به ستایش یک تن از قاتلین مردم ایران یعنی خاتمی پرداخته وی را مدافع ملت مظلوم افغانستان قلمداد می کند ، تا مورد توجه آن دولت منفور قرار گیرد . و یا اینکه از این پروسه - جلوه گری - عبور پیروزمندانه نموده ، در عمل در خدمت سیاست مداخله گرانه ی آنکشور در افغانستان قرار دارد .

از خوانندگان تقاضا میشود که به بخشی از نامه رشید الف از کویته پاکستان در مورد مداخله ایران در کشور ما که عنوانی «شهروند» و «پیام زن» روانه شده ، در ذیل توجه نمایند:

« ... و آقای رضا دقتی ضمن ارتباط نزدیک با «جمعیت اسلامی» درست همانند نماینده ارشد و خاص الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکتر حق شناس و چکری و امثال آنها عمل کرده ، با همدستی فرانسویان مشتاق «سردار نابغه مسعود» تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه های گوناگون مبالغ هنگفت پول به خزینه ی مشبوع ربانی و فهیم میریزد . او همراه محسن مخملباف در حقیقت یک «وزارت ارشاد» در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی «قهرمان ملی احمد شاه مسعود(رح)» را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری کند . او خیلی بیشتر از یک وزیر صلاحیت و نفوذ دارد . خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از جمله چند جاسوس رسمی رژیم ایران به شمار میرود . یکی از مرکز های علنی کار او دفتر «آئینه» در قلب شهر کابل است که به صورت کانونی «فرهنگی و هنری» جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهیم و قانونی و دار و دسته ی آنان فعال میباشد .

«شهروند» صفحه ۵۵ شماره ۸۷۴ - ۲۶ مارچ ۲۰۰۴ ، «پیام زن» شماره

اینک نظر «سیاستمدار معاصر» آقای کهگدای را در زمینه « نقش BBC لندن در تغییر دولت ایران از رژیم شاهی به جمهوری» ، یا شکل دیگری جلوه نمایی و جلب توجه یک کشور استعماری ، با ارج گذاردن به قدرت رسانه ای اش در تغییر رژیم ایران را در اینجا؛ می آورم :

« من این حرف را می گویم که روح الله خمینی را رادیوی لندن از بغداد به فرانسه برد و از آنجا دستور هایش را برای ملت ایران پخش کرد و سر انجام همین BBC لندن بود که با سخن پراگنی هایش شاهنشاه ایران را از ایران فرار داد و امام خمینی را به ایران آورد .»

(مندرجه شماره ۹۴ «کاروان»)

آقای کهگدای که همیشه خود را «مبتکر ، ژرف اندیش ، کاوشگر» و «سیاستمدار» بی همتای شمرد، یا خود را به عمد از درک این امر عاجز نشان می دهد ، و یا واقعا نمی داند که امپریالیسم و استعمار در دگر گشت های سیاسی کشور های مورد نظر ، آنگاهی که پای عاملش در میدان بازی سیاسی از حرکت باز می ماند ، از میان عمال پنهانیش - که سالها قبل در آموزش و پرورش شان صرف مساعی کرده - یکی را بر گزیده وارد میدان بازی... می نماید (در ایران خمینی و در افغانستان خالقیار ، غفورزی ، مسعود و فهیم و قانونی نمونه ی بارز و آشکار چنین عاملین می باشند) . البته تبلیغات رسانه ها دربرگماری، یا سرنگونی افراد سیاسی ، مثل داکتر مصدق زنده یاد در ایران، صرف جنبه ی برانگیزاننده داشته ، نه نقش تعیین کننده .

در مورد جلوه نمایی دیگر آقای کهگدای در برابر امپریالیسم امریکا ، مراجعه میکنیم به بخشی از سر مقاله ی ایشان مندرجه شماره ۹۰ «کاروان» مورخ اول جون ۲۰۰۲ :

« ناشر این ماهنامه در دانشگاه (جناب کهگدای از کار برد واژه بسیار دوست داشتی و مورد قبول اکثریت مردم افغانستان یعنی پوهنتون و سایر کلمات و نامهای پشتو به خاطر نفرتی که از این زبان ملی دارد و هم به

خاطر خوش خدمتی به جمهوری اسلامی ایران و تاجکستان روسیه، اجتناب می ورزد (کابل خودمان و در سالهای تجاوز ستمگرانه روسیه بلشویک، باهمرزمان در بحث ها و ارزیابی های مان، طرفدار بسر قدرت بودن عقاب ها (حزب جمهوری خواهان) در کاخ سفید ایالات متحده بودیم که مردمان قاطع، مصمم و جدی و یکطرفه کننده اند و هر بار که افغانستان از جنگ تجاوز گران خارجی آزاد گشته، حزب جمهوری خواهان امریکا در کاخ سفید بسر قدرت بوده و یار و همکار افغانان برای آزادی شان»؛ «یا به سخن دیگری با تولد دوباره ملت افغانستان و کسب دوباره آزادی کشور هم از جنگ روسیه بلشویک و هم از جنگ تروریستان، یاری و همکاری موثر و قاطع حکومت جمهوری خواهان ایالات متحده را در ۲۰ سال پیش برهبری رئیس جمهور رونالد ریگان و حالا برهبری جورج بوش را گرامی میداریم...» (تکیه از - روشنایی)

متن فوق از وضاحت کامل در شناخت و معرفت منطقی از نویسنده به مثابه عنصر وابسته به «سیا» و یا در آستانه ی وابستگی؛ برخوردار است. از اینرو نباید وقت خواننده را در ارزیابی از ستایش نامه فوق ایشان تلف کرد.؛ اما نکته ی مورد نظراین قلم، تبیین فشرده شیوه ی در معرض دید و جذب شبکه های اطلاعاتی غرب قرار گرفتن همچون ژورنالیست ها می باشد، که با ناز و کرشمه و ستایش های بی پایه؛ جلوه گری و بازار یابی می نمایند.

هرگاه بپذیریم که پروسه وابستگی آقای کهگدای از جانب «سیا» به پایان خود نرسیده؛ در چنین حالتی وی می خواهد با تأکید بر طرز نگرش اش مبنی بر: ستایش و جانبداری برده گونه از لشکر کشی امپریالیسم امریکا به افغانستان و تقاضای هر چه زودتر عضویت افغانستان به پیمان تجاوزگر ناتو؛ مخالفت شدید توأم با اهانت به اندیشمندان و صاحب نظران سکولاریست و طرفداران سکولاریسم؛ نفرت از آنهایی که باسیاست اشغال و کشتار مردم بسیار کوبیده شده و بی دفاع افغانستان و عراق توسط ارتش امپریالیسم امریکا؛ مخالفت می ورزند، به همگان حالی نماید که مرام اش از تایید مکرر موارد تذکار یافته فوق، جلب توجه مقام های دولتی امریکا به خاطر کسب عضویت اش در سازمان «سیا»؛ و از سوی دیگر بی اثر نمودن نوشتار های افشاگرانه در مورد ش - توسط دانشمندان و عناصر ملی و مبارز و زندانی شده، در سالهای تجاوز امپریالیسم شوروی، که شاهدعینی کارنامه های سیاسی و اطلاعاتی یعنی جاسوسی وی منحیث عضو مهم و فعال خاد در کوته قفلی های مرکز خاد و زندان پلچرخ می بوده اند - نمی باشد؛ بلکه باور و اعتقادش به امریکا پیشینه ی دیرینه داشته و از یک ربع قرن بدینسو عشق «رونالد ریگان» ها و «بوش» ها را در دل اش جای داده و به نیروی همین عشق بوده که «کاروان» اش را به سرمنزل مقصود (کفرنیا) رسانیده است. («زندان پلچرخ» اثر داکتر روستار تره کی؛ «پیام زن شماره ۴۰ جولای ۱۹۹۵؛ مجله «آیین افغانستان» شماره ۹۲ و ۹۳؛ «مجاهد ولس» شماره ۱۷۴ سال ۱۹۹۲).

بلی خواننده ی با احساس و آزاده، این بود نظر یک «ژورنالیست» سابقه دار کشور اشغال شده که در پیشگاه ابر قدرت امریکا زانو زده «عشق دیرینه» اش را به سردمداران امپریالیست آنکشور ابراز می نماید و با تضرع از آنان می طلبد تا وی را منحیث آرایشگر سیاست های تجاوزگرانه ی شان بپذیرند.

و حالا به مقایسه پرداخته توجه تانرا به قسمتی از مقاله **داکتر محمود گودرزی** (ژورنالیست آزاده، متفکر و مبارز نستوه و نامدار ایران، مقیم امریکا، که بر ضد اشغال افغانستان و عراق توسط امپریالیسم امریکا و افشای سیاست های استعماری آنکشور و شرکا، همچنان سیاست های امپریالیسم روسیه، ایران، پاکستان، عربستان... همینطور باند های بنیادگرا در افغانستان و در منطقه و سایر مسایل جهانی به طور مسلسل در نشریه قاره ای «شهروند» می نویسد) جلب می نمایم:

«... آقای "رابرت نواک" روز نامه نگار دست راستی عضو فکر انبار مشهور " امریکن انترپرایز انسیتیوت " دیدگاه یک سناتور جمهوری خواه را بی آنکه از او نام ببرد بدین گونه بیان کرد: **" ما افغانستان را با بمباران به یک پارکینگ عمومی بدل خواهیم کرد "** این در اصطلاح ما فارسی زبانان یعنی ما آن را با خاک یکسان خواهیم کرد» («شهروند شماره ۶۲۰ »).

۱۲- تناقض در گفتار، تضاد میان حرف و عمل:

آقای کهگدای - که قرار چشمدید تعدادی از زندانیان مبارز، من جمله استادان و محصلین پوهنتون در زندان پلچرخ، آنگاهی که در جمع قندهاری ها می خزید، خودش را «قندهاری تبار کابلزاد»، وزمانی که در حلقه «جمعیتی» ها می نشست، از تاجیک بودنش دم می زد و خودش را «جمعیتی» معرفی می نمود. و در حلقات اقوام دیگر به گونه ی دیگر - اغلباً در گفتارش تناقض و اکثراً در میان حرف و عمل اش تضاد به مشاهده می رسد. به چند مثالی در زمینه بسنده می نمایم:

« آن عده مطبوعات نفاق افکن افغانی که... سالهاست که از روی دنائت و تبعیض گرابی بر قهرمان ملی افغانستان یعنی احمد شاه مسعود، الحاج اسماعیل خان و عبدالرشید دوستم می تازند. گناه احمد شاه مسعود و اسماعیل خان این است که تاجیک و فارسی زبان استند و گناه دوستم هم اینکه اوزبیک است ورنه اینها گناهی ندارند که اینهمه دشنام داده میشوند و کاریکاتور توهین آمیز شان در رسانه های گروهی ابلهان تبیض گرا چاپ میشود.» (صفحه ۴ شماره ۱۰۱ «کاروان»)

شما خوانندگان دقیق و نکته سنج میتوانید کارتون «قهرمان» مورد نظر آقای کهگدای یعنی دوستم گلم جمع و شرکا را که در صفحه ۱۶ همان شماره (۱۰۱) «کاروان» چاپ شده، مشاهده نمایید (شاید چند ها از دست لاف و پتاق و وزیر سازی و «فرمان» بازی های ایشان به تنگ آمده کارتون دوستم را در همان شماره به زیر چاپ برده باشند!)

آقای کهگدای، به خاطر اخذ لایسنس مسلمانی و...، از «قهرمانان» جهادی، «سفرنامه» ی حج اش را تحت عنوان «(ای قوم به حج رفته)» در شماره ۱۰۱ «کاروان» حمل ۱۳۸۲ صفحه ۳ منتشر نموده، در متن «سفرنامه»، خودش را از لحاظ اتنیکی قندهاری خوانده («این عاجز نیز قندهاری تبار کابلزاد است»)، و در همان شماره - پایان صفحه ۹ - به اصطلاح «پارچه ابلاغ» [پارچه "محکومیت" زندان اشرا به مثابه سندی گویا ضدیتش با دولت دست نشانده شوروی منتشر نموده است. موصوف ملیت خود را به هیات «محکمه اختصاصی انقلابی» تاجک بیان کرده، چنانچه وطن فروشان «محکمه...» در «پارچه ابلاغ» اش تاجک نوشته اند.

با اجازه خواننده بعد از تذکره مختصر راجع به نظر **حشمت خلیل غبار** در مورد کتاب شکرالله کهگدای؛ دوباره وارد متن میشوم.

«**باین کتاب گوهری دیگری در گنجینهء تاریخ افغانستان افزود گردید. حشمت خلیل غبار**»

«کاروان» شماره ۹۳ صفحه ۱۱، این نظر به اصطلاح "عالمانه" و "تاریخ شناسانه" حشمت خلیل غبار در شماره ۹۴ کاروان صفحه ۱۱ هم چاپ شده)

این قلم و دوستان می دانند که آقای حشمت خلیل «غبار» بنا بر کدام انگیزه و علت، در مورد این کتاب چنین ابراز نظر فرموده اند.

حال از همین «اثر» یعنی «افغانستان در جنگال خونین کمونیزم» یا به بیان رساتر واقعیت، لاطیالات نامه پر از حب و بغض، لعن و لجن، نژاد ستیزی و افتراق گرابی ملی، ریب و ریوه، کذب و دورغ. و؛ اما تطهیر و توصیف وابستگان دربار، «ضبط احوالات» به خصوص اعضای پلید خاد، صرفا یکی دو تناقض - طور معروف «مشت نمونه خروار» - را برگزیده در ذیل می آورم.

زیر عنوان «دهلی مرکز فعالیت های ضد روسی» چنین می خوانیم:

«... تا یک سالی که در دهلی ماندم با نمایندگی های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و... تماس نزدیک داشتم ... بخاطر جهاد فی السبیل الله و آزادی وطنم با آنها از دل و جان تا آنجا که از توانم پوره بود، همکار بودم ... محترم علی خان امر دفتر نمایندگی حزب اسلامی حکمتیار در نیو دهلی شخصیت بسیار با وقار بود و چون پیش دفتر نمایندگی پناهگزیان ملل متحد در دهلی اعتباری زیادی داشت و حتی بدون نوبت و اجازه پهره داران میتوانست بسیار باسانی پیش رئیس دفتر پناهگزیان ملل متحد رفت و آمد داشته باشد»، «استاد بصیر امر دفتر نمایندگی جمعیت اسلامی در نیو دهلی که اهل بدخشان بودو یک شخص بسیار مهربان بود با مهاجران مناسبات بسیار دوستانه داشت...»

(صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵)،

تکیه روی کلمات از روشنایی بوده، نمی خواهد از کارنامه های بسیار بسیار ننگین، مفتضح و رسوای سیاسی و جنایی علی خان و باندش، هکذا «استاد بصیر» سازی، عضو خاد و باندش [در هند] سخنی به میان آرد. فقط تناقض و تضاد را نشانی نموده آنرا در مرکز دید خواننده ی کاوشگر مسایل افغانستان ی اشغال شده می گذارد.

باز هم ببینیم که شکر الله کهگدای در صفحه ۱۵۳ همان لاطیالات نامه چه نوشته :

«گلبدین حکمتیار ... از حمایت کلی پاکستان و حتی جهان غرب به سرکردگی... امریکا نیز برخوردار بود... آی. اس. آی. شخصیت های سر شناس و آنهایی را که به درد جامعه فردای افغانستان برای باز سازی می خوردند، سر به نیست میکرد و همین طرح افغان دشمنانهء پاکستان بوسیله آقای حکمتیار عملی میگردد. آقای گلبدین صد ها و حتی... هزاران نفر را بدون گناه و ناحق شبانه با کُش کردن ریسمان از دو طرف گلویش می کشت و در خریطه های پلاستیکی می انداخت و می برد... جنایات و قتل و آدم کشی حکمتیار بدتر و خشن تر از جنایتکاران

خلقی و پرچمی بود. راکت باران کابل و ویران کردن شهری به زیبایی کابل ... به وسیله همین آقای حکمتیار بشمار می‌رود»

کهگدای با درک این واقعیت ملموس و روشن که حکمتیار جنایتکار و تروریست و اجنت است. و شخصیت های ملی و سرشناس افغانستان را در پاکستان ترور می‌کرد و هزاران تن بیگناه را با ریسمان خفه میکرد [خود حکمتیار که قادر نبود اینهمه انسان را شخصا با ریسمان بکشد مسلما (بفرمان وی) توسط اعضای باند جنایتکارش به اشکال مختلف بقتل میرسیدند] ، با آن هم ، با یک تن از افراد زبده و مورد اعتمادش ، یعنی علی خان، در دهلی جدید خیلی ها نزدیک شد و تا آنجا که از توانش پوره بود از دل و جان (طور اخص) با وی و سایر اعضای نمایندگی حزب اسلامی در دهلی همکاری نمود .

نماینده منفور حزب اسلامی کدام تافته ی جدا بافته ای نبود . این نمایندگی در بافت اصلی حزب اسلامی شامل بود . رکن ی بسیار مهمی بود از ارکان آن حزب آدمکش و خاین درهند ، که حکمتیار (این جنایتکار عجیب که فقط ، مسعود ، دوستم و مزاری و ملا عمر همسانش بوده می‌توانند) توطئه های تروریستی و طرحهای شیطانی اش را در هند توسط این نمایندگی ، در راس علی خان ، عملی می‌کرد .

اختطاف؛ ترور؛ سرقت زیورات؛ پول نقد و اموال مهاجرین؛ ازدواج های اجباری؛ جعل اسناد(پاسپورت، ویزه، نکاح خط ، طلاق خط ، پارچه امتحان، سند فراغت مکتب و پوهنتون، «پارچه ابلاغ» زندان)؛ «اخاذی» (پناهندگان تازه وارد راباجیر و زوربه دفتر حزب در دهلی جدید آورده بعد از ضرب و شتم پول و اشیای قیمتی آنها را تصاحب می کردند) ؛ اذیت و آزار مهاجرین و بهم زدن محافل خوشی و عروسی آنها به بهانه ی « ساز و رقص در اسلام نارواست » ؛ « لباس های خانمها مطابق شرعیت اسلامی نیست » [توسط دستگیر یکن از صاحب منصبان خلقی و یکی از خادی ها بنام " معلم ستار " که آمر استخبارات حزب اسلامی در هند بود و مستقیما از طریق تلفون از حکمتیار هدایت میگرفت و ...] ؛ قاچاق مواد مخدره وانسان ؛ اخذ پولهای مهاجرین به بهانه ی انتقال آنها به کشور های غربی و رها کردن آن بیچاره گان در میدانهای هوایی نیپال ، تایلند و سایر کشور های آسیایی؛ جمع آوری اخبار و اطلاعات؛ من جمله اطلاعات در مورد گذشته ی سیاسی مهاجرین و چگونگی عملکرد های سیاسی آنها در هند؛ به اعضای با صلاحیت و غیر هندی تبار سازمان ملل متحد ؛ همچنان به اعضای با اعتبار سازمان ضد اطلاعات هند که در دفاتر ملل متحد در دهلی جدید به سمت کارمند، دارای صلاحیت های اجرایی بودند و مهاجرین را به شدت تحقیر و بسیار اذیت می کردند [مثل آقای کپور و خانم ویشنداس و خانم سونی ، که چند تن از پناهنده های افغان از جمله یک داکتر دندان و خانمش بر ضد سایر پناهندگان ، با وی به اصطلاح " همکاری " میکردند؛ که تداعی نام اینها تا هم اکنون ذهن و خاطر اکثریت مهاجرین آن وقت را به شدت ملول و مکدر می سازد) ؛ همینطور ارتباط با خاد نجیب الله - که در پیوند تنگاتنگ با سازمان ضد اطلاعات هند قرار داشت - شامل کار و بار این نمایندگی در هند بود .

(« حزب اسلامی به خاطر از بین بردن حریفان خود با خاد معاهدات و پروتوکول های بی شماری امضا کرده است که از هیچ کسی پوشیده نیست . همه به یاددارند که چگونه گلبدین به افراد خود دستور داده بود که در صورت عدم توانایی مقابله باگروپ های دیگر مجاهدین، به عساکر دولتی پیوسته و پناه گاه های مجاهدین را به آنان نشان دهند »

از مصاحبه مجله اقتصاد با سحر صبامسئول روابط خارجی «راوا» مندرجه شماره دوم آن مجله، ماه مارچ - اپریل (۲۰۰۳) .

« استادبصیر » سازایی نماینده «شورای نظار» ، عضو خاد زیر پوشش نمایندگی جمعیت اسلامی نیز کمتر از علی خان (که اجازه داشت بدون نوبت و تلاشی و در هر وقت و زمانی که میخواست ، میتوانست به آسانی به دفتر ملل متحد - که شدیداً تحت حفاظت پولیس بیرحم ، پر عقده و رشوه ستان هند قرار داشت - برود) ؛ نبود

و باز هم نکته ی دیگر از جناب کهگدای را در ذیل می خوانیم :

«... در مواقع اتحاد و نزدیکی حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، این دو تنظیم به هواداران نمایندگی سه گانه («حرکت انقلاب اسلامی» ، «جبهه ملی اسلامی» و «نجات ملی») اجازه اشتراک در تظاهرات و همراهی با خود نمی دادند» (صفحه ۱۶۵ همان کتاب)

این «اتحاد و نزدیکی» نمایندگی های هر دو حزب مزدور و جنایتکار در دهلی ، ریشه در ارتباط آنها با خاد نجیب ، همچنان سازمان ضد اطلاعات هند داشت . ورنه همه گان به این امر آگاهند که اعضای هر دو باند چپاولگر و بی نهایت ضد زن - هم در داخل کشور ، هم در پاکستان - به مجرد رویا رویی ، همدیگر را چون ددان گرسنه می دریدند. و اگر فردی با یکی از این باند ها « از دل و جان و متحد توان » همکاری می کرد و در عین زمان می

خواست دل طرف دیگر را نیز - به شیوه ی کهگدای - به دست آرد ، به طور یقین و بدون دغدغه ی خاطر، چنین فردی به نام جاسوس و مخبر جانب مقابل ، شقه شقه می شد ؛ اما جناب کهگدای با تمام این «تنظیم» ها ارتباط بسیار بسیار «دوستانه» برقرار نمود و با آنها « از دل و جان و با تمام توان همکاری» کرد.

آقای کهگدای، اگر پیوند ارگانیک با خاد نمیداشت و (به فرض) به مثابه یک مبارز بر ضد تجاوز امپریالیسم روس ، قبل از زندان ، در زندان و بعد از حبس ، مبارزه می نمود ، هیچگاه با علی خان نزدیک نمی شد، تا مبادا صدمه ای از جانب وی متوجه اش گردد ؛ اما آقای کهگدای به سببی از نزدیکی با وی اجتناب نکرد که نامه سفارشی خاد نجیب را در جیب داشت. دل پر بود ، بی هراس و بی واهمه با نمایندگی باند های اخوانی به ویژه باند حکمتیار در دهلی جدید ارتباط - در ظاهر فی السبیل الله - قایم کرد و تا حد توان از دل و جان در خدمت آنان قرار گرفت . و از حمایت ، رهنمود و مساعدت های... نمایندگی باند های اخوانی در هند مستفید گردید.

۱۳- سخن آخر ؛ اما نا تمام:

آقای کهگدای ، که خودش را «بزرگ» خانواده می پندارد . با نفرت بسیار شدیدی که از ملیت پشتون و زبان آنها دارد ، نمی خواهد که این ملیت غیور، جنگاور، آزادی پرست (چون سایر ملیت ها) و **مبتکر احیای مجدد افغانستان** ، در ساختار قدرت (حتی قدرت دست نشانده ی کنونی امپریالیزم امریکا که محکوم تاریخ است) نقشی داشته باشند.

متکی به برداشتهایی که در مورد آقای کهگدای و ژورنالیسم وی ، که در متن این نوشتار ارایه شد - و به یقین که خواننده ی دقیق پا ی آن صحنه خواهد گذاشت - میتوان گفت که ایشان با وابستگی های چند جانبه ای که دارند در ساختار قدرت در افغانستان نقش دلال سیاسی چند جانبه (روسیه فدراتیف ، امریکا ، تاجکستان و ایران) را ایفا مینمایند ؛ ولی تمنیات باطنی جناب شان ، که با خواست امپریالیسم روس همگون میباشد ، این است تا ، تاجکیسم آنطرف دریای آمو - که به همین تازه گی ها پیمان نظامی با روسیه امضا نموده و همیشه سر در آخور روسها دارد - همراه با عمال روسیه مثل «شورای نظار» ، مجموع خاد ، شبکه های استخبارات روسیه و قلم به دستان افغانی KGB جدا از آنها در افغانستان و در خارج از کشور ، همچنان اجنت های جمهوری اسلامی ایران مثل رضا دقتی ، محسن مخملباف ، چنگیز پهلوان... ، و وابسته های « وحدتی » آنان در آینده ی این ساختار نقش تعیین کننده و دایمی داشته باشند ، که در این راستای ننگین با تمامی نیرو و چهار اسپه روانند و به افت و سقوط حتمی و غیر قابل اجتناب ؛ نمی اندیشند. □ □ □ □

(رووف روشنایی)

موخذ و منابع زیر در متن نوشته به داخل قوس نیز تذکار یافته است.

- ۱- « شهروند »
- ۲- « پیام زن » (شماره ۴۰ جولای ۱۹۹۵ و شماره ۵۹ اکتوبر ۲۰۰۳)
- ۳- « در افغانستان چه گذشت » (جنرال « ماریوف »)
- ۴- « موج » (شماره ۱۴ ماه جون ۲۰۰۳)
- ۵- « تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس » (محمود- محمود)
- ۶- « حدود العالم »
- ۷- « تاریخ فرشته »
- ۸- « تاریخ سیفی هیروی »
- ۹- « جغرافیای هفت اقلیم » و آثار مورخین معروف مثل:
- ۱۰- « البیرونی »
- ۱۱- « بیهقی »
- ۱۲- « منهاج تالسراج »
- ۱۳- « فردوسی طوسی »
- ۱۴- « ابن بطوطه »

- ۱۵- «طالبان» (احمد رشید ژورنالیست معروف به نقل از منابع
چینی و هندی از قرن ششم میلادی)
- ۱۶- «تاریخ درانیان» (اثر نویسنده گمنام هندی)
- ۱۷- «افغانستان در مسیر تاریخ» (زنده یاد «غبار» جلد اول)
- ۱۸- «مجله اقتصاد» (شماره دوم مارچ - اپریل ۲۰۰۳)
- ۱۹- «آدینه» (چاپ ایران)
- ۲۰- «ترکیه تحت رهبری اتاتورک به یک جنگ رهایی بخش
ملی ۱۹۱۸-۱۹۲۳ علیه استعمار»
- ۲۱- «زندان پلچرخی» (داکتر روستار تره کی)
- ۲۲- «مجله آینه افغانستان» (شماره های ۲۹ و ۳۴)
- ۲۳- «مجاهد ولس» (شماره ۱۷۴ سپتمبر ۱۹۹۲)
- ۲۴- «مجله اقتصاد» (شماره دوم مارچ - اپریل ۲۰۰۳)